



آبان ۱۴۰۰

وضعیت استثنایی بریتانیا را چه طور می‌توان درک کرد؟ پایان رونقی که بدهی ایجادش کرده بود، بحران بانکی ۲۰۰۷ - ۲۰۰۹ و پیامدهایش، شکست حزب کارگر جدید<sup>۱</sup> و صعود ائتلاف محافظه‌کاران با لیبرال‌دموکراتیک‌ها به قدرت. این چه بحرانی است؟ آیا این بحران لوزه‌ای جدی بر مدل اقتصادی فروبارشی<sup>۲</sup>، بُرد-بُرد و پایان چرخه‌ی رونق و رکود است که بر سرمایه‌داری جهانی مسلط شده؟ آیا نوید این را می‌دهد که اوضاع عادی است، یا روندهای جاری تشدید شده‌اند یا اینکه نیروهای اجتماعی برای تغییر مسیر رادیکال بسیج شده‌اند؟ آیا این وضعیت سرآغاز یک‌لحظه‌ی همایندی<sup>۳</sup> جدید است؟

اقتصاد یک جایی در مرکز این مسئله قرار دارد. ولی، همان‌طور که گرامشی استدلال کرده، گرچه هرگز نمی‌توان امر اقتصادی را فراموش کرد ولی بحران‌های همایندی صرفاً اقتصادی نیستند یا در «لحظه‌ی آخر» اقتصاد متعین‌شان نکرده است. بحران‌ها زمانی برمی‌شوند که مجموعه‌ای از نیروها و تناقض‌ها، که در کردارها و میدان‌های مهم و

---

<sup>۱</sup>New Labour

<sup>۲</sup>Trickle-down

<sup>۳</sup>Conjuncture

متفاوت در جریان هستند، در یک لحظه و فضای سیاسی، در کنار هم قرار می‌گیرند یا «به هم می‌پیوندند»<sup>۱</sup> و همان‌طور که آلتوسر گفت در «اتحادی پاره‌پاره به یکدیگر جوش می‌خورند». در اینجا تحلیل مان را بر این بحران‌ها و گسست‌ها متمرکز می‌کنیم. آیا تراکم نیروها، ویژگی متمایز «توافقات تاریخی»<sup>۲</sup> و پیکربندی‌هایی<sup>۳</sup> که حاصل می‌شوند، نشانه‌ی یک «همایندی» جدید است؟ در ابتدا به نظر می‌رسید که این بحران مشکلات ژرف الگوی نئولیبرال را آشکار می‌سازد. اما تاکنون بحرانی بوده است که تن به «هم‌آمیزی»<sup>۴</sup> نداده است.

با این همه، استدلال این است که وضعیت فعلی یک بحران همایندی<sup>۵</sup> است؛ یک گسست حل‌نشده‌ی دیگر از دورانی که می‌توان «پیشروی آرام انقلاب نئولیبرال» تعریفش کرد. از دهه‌ی ۱۹۷۰، هر بحران متفاوت به نظر می‌رسید و از شرایط تاریخی خاصی ظهور می‌کرد. اما روی هم رفته، به نظر می‌رسد ویژگی‌های بنیادین یکنواختی دارند که می‌شد نیروی کلی و خط سیرشان را به یکدیگر متصل کرد. به

---

<sup>۱</sup>Con-join

<sup>۲</sup>Historical settlements

<sup>۳</sup> Configuration

<sup>۴</sup> fuse

<sup>۵</sup>Conjunctural crisis

شکل متناقض‌نمایی، رژیم‌های سیاسی مخالف همگی به شکل‌های گوناگون در بسط این پروژه نقش داشتند.

خوب این «همایندی نئولیبرال» چیست؟ اصطلاح «نئولیبرالیسم» تعبیری رضایت‌بخشی نیست. ارجاع دادن نئولیبرالیسم به تأثیر شکل‌بخش سرمایه‌داری بر زندگی مدرن برای گوش‌های معاصرترین زمان‌پریشانه‌ای<sup>۱</sup> دارد. منتقدان روشن‌فکر می‌گویند این اصطلاح امور بی‌شماری را یک‌کاسه می‌کند که استحقاق یک هویت یکسان را ندارند؛ این اصطلاح تقلیل‌گراست و توجه به پیچیدگی‌های درونی و خاص‌بودگی ژئوتاریخی<sup>۲</sup> را قربانی می‌کند. من با این نقد هم‌دل هستم. ولی، معتقدم ویژگی‌های مشترک کافی وجود دارند که بتوان به آن هویت مفهومی موقتی داد، به شرط آنکه به‌مثابه‌ی یک تقریب اولیه فهمش کنیم. حتی مارکس نیز استدلال کرده بود تحلیل در سطوح مختلف انتزاع به فهم می‌رسد. تفکر انتقادی نیز اغلب با یک انتزاع «آشفته» شروع می‌شود؛ گرچه باید «تعیینات بیشتری» را بیافزاییم تا «امر انضمامی را در اندیشه بازتولید کنیم». همچنین استدلال این

---

<sup>۱</sup>Anachronic

<sup>۲</sup>Geo-historical

است نام‌گذاری نئولیبرالیسم برای دادن محتوا، تمرکز و لبه‌ی برش به مقاومت در برابر پیشروی‌اش از منظر سیاسی ضروری است.

تاحدودی می‌توان این شک‌گرایی را با پراگماتیسم توضیح داد: روشنفکرانِ انگلیسی اغلب نمی‌توانند تأثیر عملی ایده‌های نظری بلندمدت را ببینند. برای نمونه، بحث در مورد اصولی که در پسِ مجازات اعدام هستند، به‌سرعت به مجادله درباره‌ی اینکه آیا حلق‌آویز کردن، بستن به اسب و شقه‌کردن بهترین شیوه برای رسیدن به مقصود است، تنزل پیدا می‌کند. خاطریم هست خیلی‌ها از به کار بردن اصطلاح «پروژه» برای تاچریسم و حزب کارگر جدید ابا داشتند، گرچه معلوم بود که هیچ‌کدام از آن‌ها در خواب وارد این پروژه نشده بودند و ضرورت‌های صرفاً عمل‌گرایانه آن‌ها را به‌پیش نمی‌برد. اما در عقل سلیم<sup>۱</sup> انگلیسی، پراگماتیسم است که اغلب حکم می‌راند.

بنابراین، ایده‌های اصلی این الگوی نئولیبرال چیست؟ صرفاً می‌توانیم یک سرِ کلافِ پیچیده نئولیبرالیسم را در اینجا دنبال کنیم. نئولیبرالیسم هر قدر هم که زمان‌پریش به نظر برسد، ولی بر ایده‌ی «فرد آزاد و مالک» استوار است. دولت هرگز نباید بر جامعه حکم براند، به افراد

---

<sup>۱</sup>Common sense

آزاد دیکته کند چه‌طور از اموال‌شان خلاص شوند یا در حق خدادادی کسب سود و اندوختن ثروت شخصی مداخله کند. خانم تاچر این نکته را مثل همیشه با ایجاز فوق‌العاده‌اش خلاصه کرد: «اجازه بدهید نظرم را با شما در میان بگذارم. آدمی حق دارد آن‌گونه که می‌خواهد کار کند، آنچه درمی‌آورد را خرج کند، صاحب ملک شود و دولت را نه به‌عنوان ارباب بلکه به‌مثابه بنده در خدمت داشته باشد؛ این‌ها میراث بریتانیایی و اُس‌و‌اساس یک کشور آزاد هستند و دیگر آزادی‌ها به این آزادی بستگی دارند» (تاچر، ۱۹۷۵).

دولت - و به‌ویژه دولت رفاه - دشمن اصلی آزادی است. «مهندسی اجتماعی» دولت‌محور هیچ‌گاه نباید بر منافع خصوصی و شرکت‌ها غالب شود. دولت نباید در مکانیسم‌های «طبیعی» بازار آزاد دخالت کند یا هدفش اصلاح گرایش سرمایه‌داری به ایجاد نابرابری باشد. کتاب هاروی با عنوان تاریخ مختصر نئولیبرالیسم<sup>۱</sup> (۲۰۰۷) راهنمای خوبی است. تئودور<sup>۲</sup>، پک<sup>۳</sup> و برنر<sup>۴</sup> این نکته را این‌گونه خلاصه می‌کنند: «بازارهای باز، رقابتی و نظارت‌نشده، که از مداخله‌ی دولت

---

<sup>۱</sup>A short history of neo-liberalism

<sup>۲</sup> Nik Theodore

<sup>۳</sup>Jamie Peck

<sup>۴</sup>Neil Brenner

و اقدام‌های جمعی آزاد باشند، بهترین مکانیسم برای توسعه اقتصادی و اجتماعی است... نئولیبرالیسم بهترین پاسخ سرمایه‌داری احیاشده به بحران رفاه‌گرایی کینزی دهه‌ی ۱۹۷۰ است» (۲۰۱۱، صفحه ۱۵). پاسخ دیگر سرمایه‌داری، برحسب اتفاق، این بود که با «جهانی‌شدن» از مداخله دولت بگریزد. نئولیبرالیسم می‌گوید دولت رفاه (که تعهد به برابری‌گرایی، عکس‌العمل طبقه‌ی کارگر به رکود اقتصادی و بسیج عمومی جنگ دوم جهانی آن را به پیش بُرد) به اشتباه هدفش را مداخله در اقتصاد، بازتوزیع ثروت، جهان‌شمول کردن فرصت‌های زندگی، تاختن به بیکاری، حمایت از آسیب‌پذیران اجتماعی، بهبود شرایط ستمدیدگان یا گروه‌های به حاشیه رانده‌شده و توجه به بی‌عدالتی اجتماعی قرار داد. دولت رفاه تلاش کرد تا پیوند «طبیعی» میان نیازهای اجتماعی و ظرفیت افراد برای پرداخت پول را بگسلد. اما احساساتی‌گرایی یوتویپایی و نیک‌خواهی خام‌اندیشانه‌اش تاروپود اخلاقی ملت را سست کرد، مسئولیت فردی را از بین بُرد و وظیفه‌ی بی‌چون‌وچرای فقرا برای کارکردن را تضعیف کرد. دولت رفاه کینزی اهداف اجتماعی را بر اقتصاد، که طمع فردی و نفع شخصی در آن ریشه دارد، تحمیل کرد. اما این تحمیل حمله به مکانیسم‌های بنیادین سرمایه‌داری رقابتی بود. مداخله دولتی هرگز نباید حق سرمایه‌ی

خصوصی برای «رشد کسب و کار» را به خطر بیاندازد، ارزش سهام را بهبود ببخشد، سود سهام را پردازد و کارگزارانش را با حقوق‌های نجومی، مزایا و پاداش‌ها تشویق کند. کارکرد دولت لیبرال باید به حراست از شرایطی محدود شود که بتوان رقابت پرسود را بدون ایجاد «جنگ همه علیه همه»ی هابزی دنبال کرد.

دولت رفاه‌گرای کینزی سعی کرد «خیر جمعی» را فراتر از سودآوری قرار دهد. اما خانم تاچر، که سرکیث جوزف<sup>۱</sup> به‌خوبی آموزشش داده بود، استدلال هایک<sup>۲</sup> (۱۹۷۲/۱۹۴۴) را به شکل شهودی پذیرفت که می‌گفت «خیر جمعی» یا وجود ندارد یا آن‌چنان متناقض است که نمی‌توان محاسبه‌اش کرد. تاچر اصرار داشت «چیزی به‌عنوان جامعه وجود ندارد. فقط با انسان منفرد و خانواده‌اش روبرو هستیم». تاچر همچنین درس میل‌تون فریدمن<sup>۳</sup>، این نوگرای قدیمی، را پذیرفت که می‌گفت «فقط یک بحران - واقعی یا ادراک‌شده - تغییر واقعی را ایجاد می‌کند. زمانی که بحرانی روی می‌دهد، اقداماتی که اتخاذ می‌شوند به ایده‌هایی بستگی دارند که در دسترس هستند... [بنابراین]

---

<sup>۱</sup> Sir Keith Joseph: عضو حزب محافظه‌کار انگلیس میان سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۹۴ که در کابینه‌های

چهار نخست‌وزیر محافظه‌کار از جمله تاچر عضو بود.

<sup>۲</sup> Hayek

<sup>۳</sup> Milton Friedman



کارکرد اصلی ما تدوین بدیل‌هایی برای سیاست‌های موجود است... تا آنجاکه که امر غیرممکن سیاسی به امر اجتناب‌ناپذیر سیاسی تبدیل شود» (جان هریس<sup>۱</sup>، گاردین، ۲۷ فوریه ۲۰۱۱). مؤسسه‌ی امور اقتصادی<sup>۲</sup>، به‌عنوان اتاق فکر بازار آزاد، آن زمان این‌طور گفت: «بازار ایده‌ای است که زمانش فرارسیده است». این عبارت می‌توانست بیانیه‌ی چشم‌انداز<sup>۳</sup> یک دولت ائتلافی باشد.

دولت رفاه به قلمرو سرمایه‌ی خصوصی حمله‌ور شد. از زمانی که چرچیل در دهه‌ی ۱۹۵۰ رؤیای «سوزاندن کنترل‌ها»<sup>۴</sup> را پروراند، پس‌راندن «توافق‌ها» و بازگرداندن امتیازات سرمایه، آرزوی مخالفان دولت رفاه بود. بحران اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و کل ۱۹۷۰ فرصتی برای نئولیبرالیسم بود و رژیم‌های تاچر و ریگان آن را با دو دست قاپیدند. نئولیبرالیسم برای ژئوپلیتیک معاصر حیاتی است. برنامه‌های تعدیل ساختاری جهان درحال توسعه را مجبور کرد نیروهای بازار را رها سازد، اقتصادهایشان را بر روی تجارت آزاد و سرمایه‌گذاری خارجی، بگشاید و هم‌زمان ارزش‌های «لیبرالی» انتخابات، سیاست چندحزبی،

---

<sup>۱</sup>John Harris

<sup>۲</sup>Institute of Economic Affairs

<sup>۳</sup> Vision-statement

<sup>۴</sup> Bonfire of controls

حکومتِ قانون و «حکمرانی خوب» را تبلیغ کرد. این برساننده‌ی «لیبرال دموکراسی» است که فرانسیس فوکویاما معتقد بود نشانه پایانِ ایدئولوژی و تحقق مبارزه برای زندگی خوب است. در دهه‌های اخیر ابرقدرت‌های غربی پیوسته برای دفاع از آن در سطح جهانی مداخله کرده‌اند.

نئولیبرالیسم گونه‌های بی‌شماری دارد. نئولیبرالیسم یک نظام واحد نیست و همه‌ی سرمایه‌داری‌ها نیز نئولیبرال نیستند. تفاوت‌های کلیدی میان گونه‌های آمریکایی و انگلیسی وجود دارند. نسخه‌های اروپایی بازار اجتماعی تفاوت‌های جدی‌ای با نیروهای بازار انگلیسی-آمریکایی دارند. اقتصادهای رقابتی و «برسان» آسیای جنوب شرقی به مداخله‌ی قابل توجه دولت متکی هستند و بدون آن نمی‌توانستند به نرخ‌های بالای رشد دست یابند یا از بحرانِ آسیایی جان سالم به‌دربَرند. همین نکته در مورد کشورهای آمریکای لاتین، جایی که رشد اقتصادی آشکار است، صدق می‌کند. اتحاد جماهیر شوروی بستری برای آزمون یک نسخه‌ی مشخصاً مهلک شد: خصوصی‌سازی منابع عمومی، ایجاد طبقه‌ی الیگارشی غارتگر و مدل مبتلابه جنون دزدی که دولت را از درون تهی کرد.

پیروان مکتب پول شیکاگو ابتدا آمریکای لاتین را، پیش از حرکت‌های اخیر به سوی بدیل‌های سوسیالیستی و رادیکال‌تر، زیر ضربِ نئولیبرالی قرار دادند. نسخه‌ی «سرمایه‌داری دولتی» چین دولتِ تک‌حزبی، سرکوب‌گر و هدایت‌گر را با مداخلاتِ استراتژیک و بسیار پیچیده در بازارهای نظارت‌نشده و دستکاری نرخ ارز ترکیب کرده است. بنابراین نئولیبرالیسم یک چیز نیست، مدل‌ها را باهم پیوند می‌دهد و جرح و تعدیلشان می‌کند. نئولیبرالیسم به عاریت می‌گیرد، تطور پیدا می‌کند، متنوع می‌شود و پیوسته «در جریان» است. بنابراین ما در مورد یک گرایش بلندمدت و نه یک مقصد الهیاتی صحبت می‌کنیم. با این همه، از منظر ژئوپولیتیک ایده‌ها، سیاست‌ها و استراتژی‌های نئولیبرال با بازتعریف الگوهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و تعیینِ آهنگِ حرکت به تدریج در حال پیشرفت در سطح جهانی هستند.

در بریتانیا، هدف اصلی نئولیبرالیسم دولتِ رفرمیست، سوسیال‌دموکرات و رفاهی‌کینزی بوده است. این فرماسیون، که به شکل رادیکالی به مخاطره افتاده، به رشد پویای سرمایه‌داری برای تولید ثروت برای بازتوزیع آن وابسته بود. اهداف آن برای اشتغال کامل، نظام‌های حمایت رفاهی، نظام بهداشت ملی، نظام آموزش عالی

فراگیر و مجانی، زندگی میلیون‌ها نفر را دگرگون کرد. دولت خدمات کلیدی را در اختیار گرفت (آب، حمل‌ونقل با اتوبوس و خطوط راه‌آهن) ولی در ملی کردن صنایع مولد توفیق کمتری داشت (خودرو، انرژی و معدن). این ایده‌ها را جنبش‌های سوسیالیستی و کارگری، شورش‌های رادیکال و اجتماعات تعاونی<sup>۱</sup> در قرن نوزدهم و در پاسخ به نابرابری‌های عمیق در زندگی کارگران بسط دادند.

اما ایده‌های نئولیبرالی از کجا می‌آیند؟ از منظر تاریخی، ریشه‌هایشان در اصول نظریه‌ی اقتصادی و سیاسی لیبرال «کلاسیک» است. این نکته را فقط می‌توانیم به‌طور خلاصه و با اشاره به سرفصل‌هایشان نشان دهیم. حصارکشی زمین‌های عمومی، انقلاب کشاورزی، توسعه‌ی بازارها (در زمین، کار، کشاورزی و کالاها) و ظهور اولین جامعه‌ی مصرفی - تجاری در قرن هجدهم برای این‌طور حیاتی بود. این تحولات در پس‌زمینه‌ی موفقیت‌های بریتانیا در جنگ، برتری دریایی بر رقبای قاره‌ای، گسترش تجارت به‌ویژه در شرق، فتح هند و نقطه‌ی اوج این سیاست یعنی اقتصادهای استعماری در کشتزارهای برده‌داری روی داد که اغلب در شرایط کار غیرآزاد، خشونت و تحقیرهای نظام‌مند، کالاها و سود را برای بازار مادر تولید می‌کرد.

---

<sup>۱</sup>Cooperative societies

«جواهر تاج سلطنتی» توصیفی بود که فرانسوی‌ها از سنت دومینگ<sup>۱</sup> (هائیتی) درست قبل از انقلاب هائیتی در سال ۱۷۹۱ به دست دادند. از منظر اقتصادی، بنیان‌های نئولیبرالیسم بر حقوق انسان‌های آزاد («اربابان هر آنچه مساحی می‌کنند و سالاران روح خود») برای فروش مایملک‌شان آن‌گونه که مایل بودند، «معامله و معاوضه»، (آن‌طور که آدام اسمیت بیان کرده)، کسب سود و انباشت ثروت با ارجاع صرف به منافعشان، استوار است. کتاب ثروت ملل اسمیت «تدوینی» شاهکار از این الگوی اقتصادی (و با به‌کارگیری مثالی از یک کسب‌وکار صنعتی به بزرگی یک کارخانه‌ی سوزن‌سازی!) ارائه کرد.

مارکس این لحظه در چرخه‌های انباشت سرمایه را به‌عنوان «بهشتِ حقوق طبیعی» و مخزنِ واژگانِ ایده‌های بورژوازی توصیف کرد: «آزادی، برابری، دارایی و بتنام» (یعنی فردگرایی مالکیتی و نفع شخصی) «آزادی! زیرا هم خریدار و فروشنده‌ی کالا... تنها تابع اراده‌ی آزاد خود هستند. آن‌ها به‌عنوان اشخاصی آزاد باهم قرارداد می‌بندند... برابری! زیرا هر یک مانند مالکان ساده‌ی کالاها باهم ارتباط می‌گیرند و هم‌ارز را باهم‌ارز مبادله می‌کنند. مالکیت زیرا هر

---

<sup>۱</sup>Saint Domingue

یک چیزی را در اختیاردارند که متعلق به خودشان است و بتنام زیرا هر کس منافع خویش را دنبال می‌کند. تنها نیرویی که آنان را گردهم می‌آورد و بین‌شان رابطه برقرار می‌کند، خودخواهی، سود و منافع شخصی هر یک است» (سرمایه، جلد ۱، فصل ۴).<sup>۱</sup>

ریشه‌های لیبرالیسم را باید در نزاع‌های طبقاتِ برشونده در پیوند با این تحولات برای به چالش کشیدن، گسستن و کنار زدن جباریتِ قدرتِ پادشاهی، اشرافی و وابسته به زمین جست. آن‌ها تأکید داشتند که مردان انگلیسی آزاد آفریده شده‌اند: انگلیس خانه آزادی است. این مسئله نیازمند رضایتِ مردانِ آزاد و زمین‌دار به فرمِ دولتِ محدود، مدعاهایی برای موقعیتِ مسلط در جامعه و نمایندگی وسیع‌تر سیاسی بود. لحظاتِ کلیدی در اینجا جنگِ داخلی انگلیس، اعدام چارلز اول<sup>۲</sup>، «سازش تاریخی» برای یک «پادشاهی محدود» در «انقلاب شکوهمند»<sup>۳</sup> در سال ۱۶۸۸، موفقیت طبقاتِ برشونده‌ی مرکانتیلیستی در بازار، سوداگری و تجارت، از دست رفتن مستعمرات در آمریکا و تثبیت قانون اساسی ملهم از لاک برای جمهوری مردان آزاد و زمین‌دار

---

از این منبع: سرمایه، ترجمه حسن مرتضوی، جلد ۱، ۱۳۹۴، ۱۹۸

<sup>۲</sup>Charles I

<sup>۳</sup>Glorious Revolution

در آنجا بود. سپس در سال ۱۷۸۹ خشونت و برابری طلبی افراطی انقلاب فرانسه، موفقیت‌های جنگ‌های ناپلئونی و عکس‌العمل محافظه‌کارانه به ناآرامی‌های داخلی به وقوع پیوست.

در پی این تحولات، صنعتی‌شدن و ظهور تولید کارخانه‌ای در قرن نوزدهم آمد: «قواعد» کارِ مزدی، نظامِ کارخانه، پیروزی تجارت آزاد، شهرنشینی و زاعه‌های صنعتی، هم‌زمان با تبدیل‌شدن بریتانیا به «کارگاه جهان». هابزبوم این را پیروزی طبقات، ایده‌ها، شیوه‌های سازمان‌دهی، اندیشه و ارزش بورژوازی یا «عصر سرمایه» قلمداد کرده است. ولی جریان‌های رادیکال که ناشیانه زیر سایبان فراخ لیبرالیسم لانه کرد بودند، شروع به ترسیم مسیر دیگری کردند: انجمن‌های ژاکوبینی، رادیکالیسم، کشتار پترولو<sup>۱</sup>، چارتیسم<sup>۲</sup>، نزاع‌ها درباره‌ی حق رأی، اجتماعات یوتوپیایی و تعاونی، اتحادیه‌های ابتدایی کارگری و کانون‌های همیاری<sup>۳</sup>. این تناقض<sup>۴</sup> «عصر اصلاح» را به پیش راند- نزاع‌ها برای افزایش حق رأی، تحدید ساعت کار و کار کودکان و زنان، رفع محدودیت‌ها علیه کاتولیک‌ها، الغاء برده‌داری، لغو قوانین

---

<sup>۱</sup> Peterloo: اشاره به کشتاری که در سال ۱۸۱۹ در منطقه‌ی پترولو در منچستر به وقوع پیوست و در آن ۱۸ نفر در تجمعی برای اصلاح نظام نمایندگی کشته شدند.

<sup>۲</sup> Chartism (چارتیسم یا منشورگرایی): جنبش کارگری اصلاح سیاسی در قرن نوزدهم

<sup>۳</sup>Friendly society

ضداتحادیه‌های کارگری<sup>۱</sup> و قوانین غله<sup>۲</sup> و البته عقب‌نشستن تدریجی لیبرالیسم از منافع طبقه کارگر مستقل.

بعدها و در تحولی که برای فرم‌های معاصرِ نئولیبرالیسم حیاتی بود، کسب‌وکارهای خانوادگی در شرکت‌های سهام مشترک تثبیت شدند (بنیان اقتصاد سرمایه‌داری ابرشرکت‌محوری<sup>۳</sup>)؛ امری که بر گسترش اقتصادی درون مرزها و در امپراطوری تسلط یافت. این نکته بریتانیا را به‌عنوان مرکز بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین امپراطوری در روزگار مدرن تثبیت کرد و پیروزی طبقه‌ی لیبرال و پیوندخورده با امپراطوری («خداوندگان آفرینش»<sup>۴</sup>) و مأموریتِ متمدن‌سازشان را تسهیل نمود.

این تحولات در این دو قرن هسته‌ی مرکزی اندیشه‌ی اقتصادی و سیاسی لیبرال کلاسیک را شکل می‌دهند و نئولیبرالیسم نیز مجدداً بر پایه‌ی آن رؤیایپردازی می‌کند. اما ناسازی‌ها و ابهامات لیبرالیسم نیز در اینجا شروع می‌شود. ایده‌های اقتصادی بازار آزاد به ایده‌های

---

<sup>۱</sup> Combination Acts: اشاره به قانونی که در سال ۱۷۹۹ که اتحادیه‌های عمومی و قدرت چانه‌زنی

کارگران بریتانیایی را ممنوع کرد.

<sup>۲</sup> Corn Laws: اشاره به قوانین مربوط به سال ۱۸۱۵ و ۱۸۴۶ که واردات غلات را برای بالا نگه‌داشتن

این کالا در بریتانیا محدود کرد.

<sup>۳</sup> Corporate capitalism

<sup>۴</sup> Lords of Creation



سیاسی «آزادی» لگام زدند. و این یکی از خطوط گسل لیبرالیسم بود که در نئولیبرالیسم دوباره ظهور کرد. زمانی ادمون برک<sup>۱</sup> با طعنه این طور گفت: «تعجب خواهم کرد اگر بینم کاپیتان یک [کشتی بردگان] گینه‌ای هم‌زمان اعلامیه آزادی و آگهی فروش بردگان را منتشر کند». این دقیقاً همان «دوپاره‌سازی»<sup>۲</sup> است که لیبرالیسم انجامش داد: پیشرفت، و هم‌زمان ضرورت تحدید هر «تهدیدی از پایین»؛ رواداری<sup>۳</sup>، رفرم، میانه‌روی و دولت انتخابی برای نژاد انگلیسی؛ حکومت‌مندی استعماری، مراقبت، خشونت و اقتدار برای «دیگری‌های» بومی و نافرمان در بیرون؛ آزادی و انقیاد. آن‌هایی که فقط می‌توانستند در لندن «آزاد» باشند، در هند غربی<sup>۴</sup> همچنان برده خواهند بود؛ آزادی برای عده‌ای و شاگردی بی‌پایان طلب آزادی برای دیگران. می‌بینیم که همین اثرگذاری‌های شکاف‌انداز میان زبان جهان‌شمول «بشریت» و سروری در برابر خاص‌گرایی گفتمان درباره‌ی زنان که ایده‌ی «حوزه‌های جداگانه»<sup>۵</sup> آن را پیش می‌برد، عمل می‌کنند. لیبرالیسم، با این شیوه‌های گوناگون به «مأموریتی جهانی»

---

<sup>۱</sup> Edmond Burke

<sup>۲</sup> Splitting

<sup>۳</sup> Tolerance

<sup>۴</sup> West Indies

<sup>۵</sup> Separate spheres

تبدیل شد که شکاف گذرناپذیری را میان ما و «دیگران»، متمدن‌ها و بربرها در خود داشت. امروز همین نکته در چهره «ملایم» محافظه‌گرایی دلسوز و «جامعه بزرگ»<sup>۱</sup> دیوید کامرون تکرار می‌شود: لبه تیز حذف‌ها، کمک رفاهی مشروط و مرام خوداتکایی.

ایده‌های لیبرال کلاسیک در اواخر قرن نوزدهم شروع به افول کردند. جورج دنجرفیلد<sup>۲</sup> حق رأی زنان، اتحادیه‌های کارگری، اصلاح مجلس اعیان (این دژ قدیمی و اشرافی) و ایرلند را به عنوان علل اصلی «مرگ مرموز انگلستان لیبرال» ذکر کرد. در جامعه‌ای که به شکل فزاینده‌ای توانگرسالار<sup>۳</sup> می‌شد، زمین و سرمایه با یکدیگر هم‌آمیختگی بیشتری پیدا کردند: صنعتگرانی که در کاخ‌های بیلاقی‌شان به دنبال کسب احترام بودند و طبقات اشراف و زمین‌دار قدیمی که هم‌زمان با افزایش نرخ سود تجارت در امپراطوری برای سرمایه‌گذاری از مسافرت به لندن حظ می‌بردند. دنیا به منبع سود طبقات توانگرسالار جدید تبدیل

---

<sup>۱</sup> Big Society: ایدئولوژی سیاسی محافظه‌کارانه که ریشه‌های آن را باید در ایده‌ها ادمون برک جستجو کرد. این ایدئولوژی در قرن بیستم مشخصاً توسط افرادی نظری استیو هیلتون (استراتژیست محافظه‌کار) بسط پیدا کرد و به گفتار سیاسی دیوید کامرون، نخست‌وزیر پیشین بریتانیا، تبدیل شد. ایده اصلی آن ادغام بازار آزاد در همبستگی اجتماعی مبتنی بر سلسله‌مراتب اجتماعی و اراده‌گرایی است.

<sup>۲</sup> George Dangerfield: مورخ انگلیسی - آمریکایی میان سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۸۶ و نویسنده‌ی کتاب

«مرگ مرموز انگلستان لیبرال» (The strange death of Liberal England)

<sup>۳</sup> plutocratic

شد: فرم امپراطوری و «جهانی شدن» ابتدایی. رقابتِ تشدیدشونده با دیگر دولت‌ها برای «کسب» قدرتِ امپراطوری لنین را واداشت امپریالیسم را «بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری» بخواند.

آنچه به‌عنوان لیبرالیسم نو<sup>۱</sup> خوانده شد در مواجهه با رقابت، به‌ویژه در برابر پروس<sup>۲</sup> و ژاپن، از مداخله‌ی دولت و «اجتماع» (توقف‌گاهی سهل‌الوصول در مسیر رسیدن به طبقه) استقبال کرد. اصطلاحاتِ دولت‌لیبرال در بیمه‌ی اجتماعی میان سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۱۱ (که لوید جرج<sup>۳</sup> و چرچیل، دو نفرین‌شده‌ی نظام سیاسی انگلیس آن را به‌پیش بردند) بنیان دولت رفاه را گذاشت: مداخله علیه بیکاری، بیمه‌ی اجتماعی برای کمتربرخوردارها و مبارزه علیه فقر که با کینز و بورلیج<sup>۴</sup> مرتبط دانسته شده‌اند. این تاریخی است که آقای کِلگ<sup>۵</sup> و لیبرال‌دموکرات‌ها (که با ترش‌رویی و با تمام توان از موفقیت‌های

---

<sup>۱</sup>New Liberalism

<sup>۲</sup>Prussia

<sup>۳</sup>Lloyd George: دولت‌مدار و سیاستمدار ولزی که بین سال‌های ۱۹۱۶-۱۹۲۲ نخست‌وزیر بریتانیا بود.

<sup>۴</sup>Beveridge: اقتصاددان لیبرال بریتانیایی میان سال‌ها ۱۸۷۹-۱۹۶۳ که نقش مهمی در ایجاد دولت رفاه داشت

<sup>۵</sup>Nick Clegg: رهبر حزب لیبرال‌دموکرات انگلیس میان سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۱۵ و معاون نخست‌وزیر

میان سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵.

متحدینِ محافظه‌کار قدرتمندترشان استفاده می‌کنند) به‌راحتی فراموش کردند یا هرگز آن را نفهمیدند.

دهه‌های میان ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۰ یک مقطع حیاتی بود: ظهور «جامعه توده‌ای» سرمایه‌داری (تولید انبوه، «فوردیسم»، بازارهای مصرف توده‌ای، شیوه بازاری ادغام توده‌ها در موقعیتِ فرودست درون نظام، احزاب سیاسی توده‌ای و اتحادیه‌های صنعتی، رسانه‌های توده‌ای، فرهنگ توده‌ای، فراغت توده‌ای، ورزش و تفریحات توده‌ای، تبلیغات توده‌ای، روش‌های جدید بازاریابی، آزمودن و تأمین نیازهای توده‌ها و شکل دادن به تقاضا)، فرم‌های جنینی گروه‌های کانونی<sup>۱</sup> امروزی، بخش‌بندی بازار سبک زندگی، برندینگ<sup>۲</sup>، مشاوره‌های روابط خصوصی، خدمات مصرفی و مانند آن. «انقلاب مدیریتی» - ائتلاف منافع بین سهام‌داران و مدیران ارشد سرمایه - نه کارآفرینان بورژوازی<sup>۳</sup> بلکه طبقات سرمایه‌گذار و مدیران بنگاه‌های اقتصادی سرمایه‌داری و چندملیتی بزرگ را خلق کرد که کل جهان را در بر گرفت.

---

<sup>۱</sup>Focus group

<sup>۲</sup>Branding

<sup>۳</sup> bourgeois entrepreneurs

بنابراین نئولیبرالیسم تحول پیدا می‌کند. نئولیبرالیسم وام می‌گیرد و به شکل گسترده‌ای ایده‌های لیبرال کلاسیک را از آن خود می‌کند ولی به هر یک از آن‌ها طنین<sup>۱</sup> «بازاری» و سروشکل مفهومی می‌دهد. اصول لیبرال کلاسیک به شکل رادیکالی دگرگون شده‌اند تا برای سرمایه‌داری مدرن، جهانی و پسا صنعتی کارا باشند. نئولیبرالیسم، با ترجمه این ایده‌ها به اشکال گفتمانی و لحظه‌ی تاریخی متفاوت، یک رمزگذاری را به رمزگذاری دیگری تبدیل کرد<sup>۲</sup> ولی در محدوده‌ی واژگانی که از آن‌ها استفاده می‌کند باقی ماند. نئولیبرالیسم می‌تواند مفصل‌زدایی<sup>۳</sup> و باز مفصل‌بندی<sup>۴</sup> خودش را انجام دهد، زیرا این ایده‌ها مدت‌هاست که در کردارها و نهادهای اجتماعی حک شده‌اند و در «عادتواره<sup>۵</sup>» زندگی روزمره، عقل سلیم، و خودآگاهی عامیانه ته‌نشین شده‌اند: «ردوپاهایی بدون سیاهه<sup>۶</sup>». اما اشتباه خطرناکی است اگر فرض کنیم نئولیبرالیسم و محافظه‌کاری از آن روی که هر دو از نظام قدرت مسلط منتج می‌شوند و آن را نمایندگی سیاسی می‌کنند، یکی

---

<sup>۱</sup>Inflexion

<sup>۲</sup> transcode

<sup>۳</sup>Dis-articulate

<sup>۴</sup>Re-articulate

<sup>۵</sup>Habitus

<sup>۶</sup>inventory

هستند. هر دو ریشه‌های عمیقی در تاریخ و ذهنیت‌های بریتانیایی دارند ولی خزانه‌های<sup>۱</sup> ایدئولوژیک متفاوتی هستند.

البته تبدیل رمزگذاری میان گفتمان‌ها می‌تواند فرصتی برای رازپردازی<sup>۲</sup> باشد. جس نورمن<sup>۳</sup>، نماینده‌ی محافظه‌کار در جامعه‌ی بزرگ، تصریح فوق‌العاده‌ی جان دان<sup>۴</sup> درباره‌ی وابستگی متقابل انسان‌ها به یکدیگر را نقل می‌کند: «هیچ انسانی جزیره‌ای برای خود نیست.... مرگ هر یک انسان نیروی مرا به تحلیل می‌برد زیرا کل بشریت مرا گرفتار کرده است». نورمن سپس از دو توکویل<sup>۵</sup> نقل می‌کند، گویی دان و توکویل یک چیز را می‌گویند: «[دولت] هر چه بیشتر جای انجمن‌ها را بگیرد، افراد بیشتر انگاره‌ی پیوند خوردن با یکدیگر را از دست می‌دهند و به کمکش محتاج خواهند شد». این یک ادغام شیطنت‌آمیز و نمونه‌وار است که افزودن [دولت] توسط ویراستاران به شکل پنهانی به آن کمک کرد.

---

<sup>۱</sup>Repertoire

<sup>۲</sup>Mystification

<sup>۳</sup>Jesse Norman: نماینده محافظه‌کار از سال ۲۰۱۰ در مجلس عوام و یکی از مقامات ارشد وزارت

خزانه‌داری بریتانیا میان سالهای ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۱

<sup>۴</sup>John Donne: شاعر و نویسنده‌ی انگلیسی میان سالهای ۱۵۷۲-۱۶۳۱

<sup>۵</sup>De Tocqueville

پس نئولیبرالیسم چگونه در همانندی‌های پسا‌جنگ نیرو گرفت، تیزتر شد و بسط پیدا کرد؟ همان‌طور که گفتم، دولت رفاه کینزی که در سال ۱۹۴۵ عرضه شد برای امکان‌های بازتوزیعی‌اش به پویایی مولد سرمایه‌ی خصوصی نیاز داشت. یک میان‌پرده‌ی نادر- یا همان لحظه‌ی باتلر<sup>۱</sup>- از وفاق نسبتاً کامل در مورد فرم بنیادی‌اش وجود داشت. ولی با احیای اقتصاد بعد از جنگ و جایگزین شدن آمریکا به جای بریتانیا به‌عنوان «نمونه پارادایمی»<sup>۲</sup>، تنش‌های درونی رو شد. تغییرات در تقسیم‌کار و ساختار طبقاتی به همراه گسترش و فوراً بحران اعتماد به چپ را ایجاد کرد. هیو گیتس‌کل<sup>۳</sup> رهبر حزب کارگر با نگرانی این‌طور گفت: «خلاصه بگویم: ماهیت دگرگون‌شونده‌ی کار، اشتغال تام، مسکن جدید، شیوه‌ی جدید زندگی مبتنی بر تلویزیون، یخچال، ماشین و نشریات پرزرق‌وبرق، همگی اثرشان را بر قدرت سیاسی داشته‌اند».

---

<sup>۱</sup>Rab Butler: سیاستمدار محافظه‌کار بریتانیایی میان سال‌های ۱۹۰۲ تا ۱۹۸۲. او یکی از چهره‌های اصلی ایجاد توافق پسا‌جنگ بود. بر اساس آن احزاب اصلی بریتانیا در مورد مسائل اصلی سیاست داخلی تا دهه‌ی ۱۹۷۰ توافق کردند. از این توافق با عنوان Butskellism (اسم ایجادشده از ترکیب Butler و Gaitskell رهبر حزب کارگر) یاد می‌شود.

<sup>۲</sup>Paradigm instance

<sup>۳</sup>Hugh Gaitskell: نخست‌وزیر بریتانیا از حزب کارگر میان سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۶۳

در دهه‌ی شصت، موسیقی راک و فرهنگ جدید جوانان، افول احترام، تأثیر رهایی‌بخش قرص‌های ضدبارداری برای زنان، پادفرهنگ<sup>۱</sup> و مواد مخدر توهم‌زا نشانه‌های مشکلی آتی بود: «مقاومت از طریق مناسک». سال ۱۹۶۸ سیلی از اعتراضات، مخالفت و پیوندزادی<sup>۲</sup> را با خود به همراه آورد: جنبش‌های اشغال توسط دانشجویان، دموکراسی مشارکتی، سیاست مبتنی بر اجتماع، فمینیسم موج دوم، «امتحان کن، گوش بده و رها کن»<sup>۳</sup>، لیبرترینیسم دوپهلوی و نیز تصویر شمایل‌گونه‌ی چه‌گوارا، جنگ ویتنام، ارتش جمهوری‌خواه ایرلند، ملکم ایکس<sup>۴</sup>، قدرت سیاهان<sup>۵</sup>، بریگاد سرخ. در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ و هم‌زمان با افزایش تورم، صندوق بین‌المللی پول (که برای تحمیل تعدیل‌های ساختاری بر دولت‌های جهان سوم مفید است) چنین برنامه‌ای را بر بریتانیا تحمیل کرد. نخست‌وزیر هیت، در پس‌زمینه‌ی

---

<sup>۱</sup>Counter-culture

<sup>۲</sup> disaffiliation

<sup>۳</sup>Turn on, tune in and drop out: اصطلاحی که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در فرهنگ هیپی‌ها رایج

شد و به امتحان کردن مواد مخدر جدید، گوش سپردن به ایده‌های تازه و رها کردن روش‌های قدیمی اشاره دارد.

<sup>۴</sup>Malcom X: فعال حقوق بشر و از رهبران مسلمان در آمریکا میان سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۶۵

<sup>۵</sup>Black Power



نور ضعیف سه روز کار در هفته<sup>۱</sup> اعلام کرد که کشور را دیگر نمی‌شود اداره کرد. «توافق» پس از جنگ فروریخته بود.

در ۱۹۷۹، تاچریسم قدرت را در دست گرفت و به جامعه و دولت کینزی حمله کرد ولی هم‌زمان بازسازی بنیادین معماری سیاست و اقتصاد را شروع کرد و ابتدا نیز با خصوصی‌سازی‌ها کار را آغاز نمود. (هارولد مک‌میلان<sup>۲</sup>، نماینده محافظه‌کار ایده‌ی یک ملت<sup>۳</sup> آن را به «فروش نقره‌جات خانوادگی» تشبیه کرد.) تاچریسم چپ را کاملاً گیج کرد. آیا پیروزی پیش‌بینی نشده‌ی «خانم آهنی» خبر از چیزهایی می‌داد که قرار بود اتفاق بیافتند؟ آیا پیروزی تاچر می‌توانست نه یک چرخش دیگر در آونگ انتخابات بلکه شروع بازسازی گسترده‌ی جامعه در امتداد خطوط نئولیبرالی باشد که به شکل رادیکالی جدید بود؟

با این همه، امر قدیمی باید پیش از آنکه امر جدید جایش را بگیرد، خراب می‌شد و کارگزارش نیز در رأس قدرت بود. خانم تاچر در

---

اشاره به تصمیم دولت محافظه‌کار هیث (۱۹۷۰-۱۹۷۴) برای کار در سه روز هفته که به دلیل اعتصاب معدن‌چیان ذغال سنگ و کارگران راه‌آهن اتخاذ شد. این اعتصابات تولید برق را به شدت کاهش داد و به همین دلیل نیز دولت تصمیم گرفت برای صرفه‌جویی، ساعات کار در طول هفته را کاهش دهد.

<sup>۲</sup> Harold MacMillan: نماینده محافظه‌کار نخست‌وزیر بریتانیا ۱۹۵۷-۱۹۶۳

<sup>۳</sup> One-nation Tory/Conservatism: ایده‌ای محافظه‌کارانه از دموکراسی پدرسالارانه برای حفظ نهادهای سنتی حفظ و ترکیب با آن‌ها با برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی برای کمک به مردم عادی.

جنگی بی‌رحمانه علیه «معتدل‌های» کابینه تباری کرد (گاردین، ۱۹ فوریه ۲۰۱۱). بودجه‌ی بدنام هاو<sup>۱</sup> «رکود تورمی» ایجاد کرد. تاجر برای درهم‌شکستن قدرت اتحادیه‌های کارگری (یا همان «دشمنانِ درون») توطئه چید. او مردم را به سوی راه‌حل‌های جدید، انفرادی و رقابتی سوق داد: «به دنبال شغل باشید. خوداشتغال یا سهام‌دار شوید. خانه‌های سازمانی‌تان را بخرید؛ در دموکراسیِ ملک‌داران<sup>۲</sup> سرمایه‌گذاری کنید». تاجر برای ایده‌های کلیدیِ نئولیبرال که در پس تغییرات تحمیل‌شده به جامعه قرار داشتند، معادل‌های ساده‌ای را جعل کرد: ارزندگی پول<sup>۳</sup>، مدیریت بودجه‌ی خود، محدودیت مالی، عرضه‌ی پول و فضایل رقابت. خشم، اعتراض و مقاومت و هم‌زمان افزایش حمایتِ پوپولیستی برای اعمال بی‌رحمانه‌ی رهبری قوی به وجود آمد.

از منظر اجتماعی، تاجریسم نگرانیِ گسترده ولی نامتمرکز درباره‌ی تغییر را بسیج کرد و درخواست‌های پوپولیستی «از پایین» را به دولت «آن بالا» مدیریت کرد تا با اعمالِ نظمِ اجتماعی کشور را نجات دهد.

---

<sup>۱</sup> Howe budget : اشاره به بودجه‌ای که در سال ۱۹۸۱ توسط جفری هاو (Geoffrey Howe) وزیر خزانه‌داری وقت به پارلمان ارائه شد و پاسخی به استقراض وسیع دولت از بانک مرکزی بود.

<sup>۲</sup>Property-owning democracy

<sup>۳</sup>Value for money

لغزش به سوی جامعه‌ی «قانون و نظم» (نگاه کنید به هال، ۱۹۷۸) مرحله‌ای کلیدی در پیشرفتِ تناقض‌آمیزِ به‌سوی آن‌چیزی بود که به‌عنوان «پوپولیسم اقتدارگرا» شناخته‌شده است.

یک ویژگیِ دور از انتظار این بود که در روزهای سیاهِ عدمِ محبوبیتِ انتخاباتی، خانم تاچر به‌شکل فوق‌العاده‌ای نه عقلانیتِ بازار بلکه ملی‌گرایی کهن بریتانیایی را برای نجات احضار کرد. جنگ بر سر جزایر فاکلند<sup>۱</sup> به تاچریسم اجازه داد تا اگر لازم باشد با دو خزانه‌ی ایدئولوژیک متفاوت، با طنین‌هایی در منابع ظاهراً متضادِ احساسات عمومی، بازی کند: پیشروی به‌سوی آینده در لباس رزم از گذشته. «بازار» گفتمانی مدرن، عقلانی، مؤثر و کارا و حک شده در امر روزمره بود. شیخ فانتزیِ بازگشتِ دیر هنگام به پرچم، ارزش‌های خانوادگی، خصلتِ ملی، شکوه امپراطوری و روحیه دیپلماسیِ قلدرمآبانه به سبک پالمستون<sup>۲</sup> بر گفتمانِ ملی با جریان‌های زیرینِ امپراطوری‌اش (چیزی که گیلروی مالیخولیا یا سوگواری بی‌پاسخ برای ابژه مفقود خواند) حاکم بود.

---

<sup>۱</sup>Falklands war

<sup>۲</sup>Palmerstonian gunboat diplomacy : اشاره به سیاست خارجی وزیر خارجه بریتانیا لرد

پالمستون در میانه قرن نوزدهم و توسل به‌زور برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی

آیا تاچریسم متناقض بود؟ خوب ایدئولوژی همیشه متناقض است. هیچ ایدئولوژی مسلط، یکپارچه و یگانه‌ای وجود ندارد و این اشتباهی است که ما با ناکامی در تمایزگذاری میان خزانه‌های محافظه‌کارانه و نئولیبرال تکرارش می‌کنیم. این مسئله مشخصاً زیان‌بار است زیرا ناسازی‌های<sup>۱</sup> ژرف، دوسویگی‌ها و خطوط گسل لیبرالیسم را، این فراخ‌ترین سنت در میان سنن سیاسی و «ساختارهای احساس»، می‌پوشاند: ویژگی متری و واپس‌گرانه‌اش، درهم‌بافتن خطوط متضاد و نوسان میان آن‌ها (مثلاً محافظه‌کاری اجتماعی و اقتصاد بازار آزادی) و به‌طور خاص در محیط استعماری، چهره دوگانه «حکومت‌مندی لیبرال».

ایدئولوژی به بهترین شکل با کوک زدن خطوط استدلال متضاد و نیروگذاری‌های احساسی و یافتن آنچه لاکلائو «نظام‌های هم‌ارز» میان‌شان نامیده است، کار می‌کند. تناقض<sup>۲</sup> پیشه‌ی ایدئولوژی است. اندرو گمبل<sup>۳</sup> مشخصه‌ی تاچریسم را ترکیب «بازار آزاد/ دولت قوی» توصیف کرد. خیلی‌ها فکر می‌کردند این ترکیب ناپایدار اسباب تباهی

---

<sup>۱</sup>Antinomies

<sup>۲</sup>Metier

<sup>۳</sup>Andrew Gamble

تاچریسم خواهد بود. ولی، گرچه به شکلی غیرمنطقی، تاچریسم از منظر گفتمانی مؤثر بوده است. استراتژی‌های اندکی نظیر آن‌هایی که در عناصرِ متناقضِ عقلِ سلیم، زندگی و آگاهی عامیانه ریشه‌دارند، این‌چنین در جلبِ رضایت موفق هستند. حتی امروز گفتمانِ بازار آزاد/ بنگاه/ ملک خصوصی با تعلقاتِ محافظه‌کاریِ قدیمی‌تر، همگونیِ نژادی، امپراطوری و سنت در کنار هم ادامه پیدا می‌کنند. «نیروهای بازار» برای احیای قدرتِ سرمایه و تخریبِ توهمِ بازتوزیع مناسب هستند. اما در لحظاتِ دشوار می‌توان اطمینان داشت «امپراطوری» پاسخ متقابل بدهد. «مردم» برای شادباش گفتن به ناوگانی که از یک‌تکه زمین از آتلانتیکِ جنوبی به پلیموث<sup>۱</sup> بازمی‌گردد، حاضر خواهند شد. آن‌ها در خیابان‌های شهر کوچکِ ووتن بَست<sup>۲</sup> صف خواهند کشید تا به جان‌باختگانی که از جنگ بی‌فرجام افغانستان بازمی‌گردند، ادای احترام کنند (و چه کسانی به یاد می‌آورند که این چهارمین جنگ بریتانیا در افغانستان است؟)

تاچریسم از منظر اجتماعی مخرب‌تر و از حیثِ ایدئولوژیک افراطی‌تر از آن بود که در شکلِ «زمین سوخته‌اش» ادامه یابد. حتی کابینه‌ی

---

<sup>۱</sup>Plymouth

<sup>۲</sup>Wootton Bassett

تاچر، که هوادارنش بودند، می دانستند تاچریسم نمی تواند ادامه داشته باشد. ولی تاچریسم «لحظه‌ی یقین» بود که هرگز فراموشش نمی‌کند و آرزو دارند در فرمی تثبیت‌شده‌تر، همیشگی‌تر و ماندگارتر به آن بازگردند.

به شکل متناقض‌نمایی، این لحظه را حزب کارگر جدید و دورگه‌ی بلر فراهم کرد که برنامه‌ی تاریخی حزب کارگر را کنار گذاشته بود و بازسازی «سوسیال دموکراسی» را به‌عنوان «بهترین پوسته» برای نتولیرالیسم در گونه‌ی حزب کارگر جدیدی‌اش آغاز کرده بود. دورگه زیرا - با عاریت‌گیری مهارت‌های سه‌سویه‌سازی<sup>۱</sup> (گرفتن یک ایده از هر دو سوی طیف سیاسی برای ساختن «راه سوم»)<sup>۲</sup> از دوره‌ی دوم و موفقیت‌آمیز کلینتون- رفرم اجتماعی، بنگاه و بازار را بازمفصل‌بندی کرد. این تلفیق منبع واقعی چرخش حزب کارگر جدید بود (چرخشی که نه یک عادت آزاردهنده بلکه یک استراتژی جدی سیاسی یا «ترمیم دوباره»<sup>۳</sup> است). حزب کارگر جدید موقعیت خودش را از چپ میانه به راست میانه تغییر داد. «قدیسان» کارگر

---

<sup>۱</sup>Triangulation

<sup>۲</sup>Third Way

<sup>۳</sup>Double Shuffle

جدید، با حرف‌های دوپهلویی مانند «رفرم» و «مدرنیزاسیون» با بی‌رحمی به حزب کارگر قدیمی حمله کردند. بخش قابل توجهی از «سرزمین اصلی»<sup>۱</sup> حزب کارگر ترکش کردند و دیگر بازنگشتند.

«موضع میانه» - این نِک‌سوزن که همه‌ی احزاب اصلی سعی می‌کنند روی آن برقصند - به مقصدِ مرجح سیاست تبدیل شد. حزب کارگر جدید معتقد بود مسیر قدیمی به دولت برای همیشه مسدود شده است و مانند گرویدنِ یک‌باره‌ی پولسِ قدیس به مسیحیت در مسیر دمشق<sup>۲</sup>، به نئولیبرالیسم و بازار گروید. آنتونی گیدنز، پیشگامِ راهِ سوم، ظاهراً به تونی بلر گفت هیچ‌چیز «نمی‌تواند در برابر پیشروی کنترل‌ناپذیر نیروهای بازار» مقاومت کند. حزب کارگر جدید، با پذیرفتن دکتترین مدیریتی نظریه انتخاب عمومی که مدارس کسب‌وکارِ آمریکایی تدریس‌اش می‌کنند، درنهایت فهمید لازم نیست خطر بگومگوی سیاسی درباره‌ی خصوصی‌سازی را بپذیرد. خیلی ساده می‌شد زیر تمایز میان دولت و بازار نقب زد و معنایش اتخاذ استراتژی‌های بازار، تن دادن به اصول رقابت، حمایت از ارزش‌های کارآفرینی و برساختن سوژه‌های جدید و کارآفرین بود. برون‌سپاری،

---

<sup>۱</sup>Heartland

<sup>۲</sup> Damascus-like

ارزندگی پول، همکاری بخش خصوصی و عمومی و معیارهای قرارداد-رقابت‌پذیری<sup>۱</sup> درها را یکی پس از دیگری گشود و سرمایه خصوصی موفق شد وارد بخش عمومی شود و آن را از درون تهی کند. بازاری کردن به لبه‌ی تیز پروژه نئولیبرال حزب کارگر جدید تبدیل شد.

حزب کارگر جدید «بازاری‌شدن مدیریتی»<sup>۲</sup> را با آغوش باز پذیرفت. اقتصاد فعالانه «آزاد» شد (که نتایج فاجعه باری برای بحران بعدی به همراه داشت)؛ قانون‌گذاری، تنظیم‌گری، نظارت، مراقبت و فرهنگ مبهم «هدف‌گیری» و «کنترل» به جامعه اجازه جنب خوردن نداد. حزب کارگر جدید تنظیم‌گری «سهل‌وساده‌ای»<sup>۳</sup> را در پیش گرفت ولی تنظیم‌گرانش فاقد قدرت اجرایی بودند، فشار و شجاعت سیاسی یا فلسفه‌ی بدیل اجتماعی نداشتند و اغلب دودوزه بازی می‌کردند. معلوم شد که لگام زدن مقاصد اجتماعی به اقتصاد خصوصی

---

<sup>۱</sup>Contract-contestability

<sup>۲</sup> Managerial marketization

<sup>۳</sup> Light touch regulation



بی‌بندوبار مانند همان چیزی است که تاوونی «کندن ردیف به ردیف پوست ببر»<sup>۱</sup> توصیفش کرد.

مشکلات اجتماعی، در نسلی بی‌تعلق و رهاشده، وجود داشت که نیازمند توجه فوری بود (مثلاً سوء مصرف مواد مخدر و الکل، بارداری در نوجوانی، سکس محافظت نشده بدون توجه به آسیب‌پذیری زنان، بی‌احترامی نسبت به سالمندان، توسل خودکار به خشونت به‌عنوان «راه‌حل»). مشکلات ایجاد شده به واسطه‌ی تعهد بلر به «جنگ علیه ترور» و نیز هراس اخلاقی درباره‌ی «جهادگرایی» در داخل وجود داشت. اما چشم‌گیرترین مسئله چرخش حزب کارگر جدید به سوی انضباط اجتماعی و مسئولیت فردی بود: اشتیاق قانون‌گذاری که اخلاق‌گرایی آن را به پیش می‌برد (فرمان‌هایی درباره رفتارهای ضداجتماعی<sup>۲</sup>، زیر نظر گرفتن اجتماعات، بسط دادن نظارت، شرکت‌های پلیسی و امنیت خصوصی، به کار گرفتن کنتراتی بازداشت‌شدگان و اخراج مهاجران بی‌ویزا از جمله زنان و کودکان، حبس متهمان تروریسم بدون محاکمه کردن‌شان و درنهایت همدستی

---

<sup>۱</sup> ایده‌ای است که ریچارد تاوونی، مورخ بریتانیایی، در دهه‌ی ۱۹۳۰ در مورد سیاست حزب کارگر مطرح کرد و منظور انجام کاری است که غیرممکن به نظر می‌رسد.

<sup>۲</sup> Anti-social behavior order: اشاره به دستوراتی است که در دوره نخست‌وزیری بلر در سال

۱۹۹۸ برای مقابله با بزه‌هایی نظیر خشونت در میان جوانان اجرا شد.

در استردادِ متهمین و «لاپوشانی» مشارکت در شکنجه. مفاهیمِ تنبیهی مجازات، به‌رغمِ لیبرالیسم، تأثیر خودش را گذاشت: احکامِ حبس طولانی‌تر، رژیم‌های زندان سخت‌گیرانه‌تر و مراقبت‌های شدیدتر از نوجوانان بزه‌کار. نوعِ جدیدی از «اقتدارگرایی لیبرال» یکی از ژوکرهای دسته‌ی ورق حزب کارگر جدید از کار درآمد. مایکل هاورد<sup>۱</sup> زمانی گفت: «زندان مؤثر است» و تلویحاً منظورش این بود که آن‌هایی که فکر می‌کردند زندان تأثیر ندارد، «لیبرال‌های دل‌رحم» بودند. تونی بلر، که اصلاً یک لیبرال دل‌رحم نبود، از «عشق سخت»<sup>۲</sup> حمایت می‌کرد (و بعداً دیوید کامرن اصطلاح «لیبرالیسم عضلانی»<sup>۳</sup>) را جعل کرد. مسلماً این نخستین باری نیست که صورتک‌های متناقض و ژانوسی لیبرالیسم سعی کردند یک اینچ‌مربع از قلمرو ایدئولوژی را اشغال کنند.

البته حزب کارگر جدید اصلاحات اجتماعی مهمی را شروع کرد: از جمله حداقل دستمزد، زمان‌های کوتاه‌تر انتظار برای دریافت خدمات درمانی، اهداف بهداشتی بهتر، تلاش برای کاهش فقر

---

<sup>۱</sup> Michael Howard: سیاستمدار بریتانیایی و رهبران پیشین حزب محافظه‌کار

<sup>۲</sup> Tough love

<sup>۳</sup> Muscular liberalism

کودکان، دو برابر کردن تعداد دانشجویان و حرکت (محتاطانه و با  
اکراه) به سوی پرداخت برابر و قانون‌گذاری درباره‌ی حقوق بشر. ولی  
سه‌گوشه‌سازی رگ حیات و گرایش اصلی حزب کارگر جدید بود.  
اقتدارگرایی حزب کارگر مشهودتر شد. ممانعت‌ها در برابر بازار را  
باید به تدریج برچید: برنامه‌ریزی، تنظیم‌گری‌ها در بهداشت و ایمنی،  
حقوق اتحادیه‌ها برای دفاع از استانداردهای زندگی، پرداخت یکسان،  
جبران خسارت برای کردارهای ضدتبعیض، اولویت‌ها در مبارزه با  
نژادپرستی و آزار جنسی، تجاوز و خشونت خانگی. این به اصطلاح  
زوائد «دولت تیمارگر»<sup>۱</sup> باید محدود شوند. بازارهای کار باید  
«انعطاف‌پذیر» باشند: شغل‌های نیمه‌وقت و موقت بیشتر و شغل‌های  
تمام‌وقت و پایدار کمتر؛ حقوق بازنشستگی کمتر، چانه‌زنی جمعی  
محدودتر و بخش‌بخش شدن حقوق‌ها و دستمزدها.

دستور کار حزب کارگر جدید برای هژمون شدن استراتژی‌های  
نئولیبرال بر آن، باید به شکل مبتکرانه‌ای خلاق می‌شدند: مثلاً ایده‌ی  
فوق‌العاده‌ی ترغیب بخش خصوصی برای تأمین مالی دستاوردهای  
اصلی حزب کارگر جدید در بخش عمومی از طریق «طرح

---

<sup>۱</sup> Nanny state

سرمایه‌گذاری عمومی»<sup>۱</sup> که نسل‌های آینده را برای بازپرداخت بدهی با نرخ‌های سربه‌فلک‌کشیده تا ۳۰ سال به گروگان گرفت. «همکاری عمومی / خصوصی» شرط ضروری همه قراردادهای عمومی شد. مناقصه‌های رقابتی دولت را در دسترس سرمایه قرار داد. مقاطعه‌کاران خصوصی با زدن از هزینه‌ها و اخراج کارکنان، حتی به‌رغم کیفیت خدمت [ارائه‌شده]، در موقعیت بهتری برای رقابتی‌تر شدن قرار داشتند. مجمع‌الجزایر در حال ظهور شرکت‌های خصوصی که خدمات عمومی را برای کسب سود فراهم می‌کردند، فوق‌العاده بود. مشاوران می‌آمدند و می‌رفتند تا به حوزه‌ی عمومی شیوه‌ی کسب‌وکار شرکت‌ها را «آموزش» دهند. کارمندان عالی‌رتبه‌ی دولتی از طریق «درهای چرخان»<sup>۲</sup> به هیئت‌مدیره‌ی شرکت‌های تأمین‌کننده خصوصی پیوستند. خلیقات<sup>۳</sup> کارمند دولت بودن، که از درون تهی شده بود، دچار «تغییر فرهنگی» بازگشت‌ناپذیری شد. عادات و مفروضات بخش خصوصی در درون دولت حک شد.

---

<sup>۱</sup> Public Finance Initiative

<sup>۲</sup> The revolving door

<sup>۳</sup> ethos

گفتمان نئولیبرال دو چهره گفتمانی عامه‌پسند را رواج داد: مالیات‌پرداز (مرد پرکاری که از او برای تأمین مالی «تلكه‌کنندگان» دولت رفاه و «دم‌دمی مزاح‌هایی» که به‌عنوان انتخاب «سبک زندگی» از عواید عمومی گذران امور می‌کنند، بیش‌ازاندازه مالیات ستانده می‌شود) و «مشتری» (کدبانوی خوشبخت، که برای اعمال انتخاب محدودش در بازار «آزاد» است و «دستور کار انتخاب» و ارسال شخصی‌شده مشخصاً برای او طراحی شده بود.) اینکه هر یک از آن‌ها می‌توانست شهروند باصداقتی باشد که به خدمات عمومی احتیاج داشت یا به آن‌ها وابسته بود، به ذهن هیچ‌کس خطور هم نمی‌کند.

البته گفتمان مسلط بازار، مسئله‌ی بازنمایی ایدئولوژیک است. بازارهای واقعی این‌گونه عمل نمی‌کنند. بازارها به‌خودی‌خود و به شکل اسرارآمیز کار نمی‌کنند یا در نقطه‌ی بهینه‌شان به «تعادل» نمی‌رسند. تنها زمانی می‌توان بازارها را «عادلان» خواند که تفاوت فاحش میان ثروت نسبی که خریدار و فروشنده به مبادله می‌آورند را از محاسبه کنار بگذاریم. هیچ «دست‌پنهانی» خیر عمومی را تضمین نمی‌کند. خیر عمومی نیازمند قدرت بیرونی دولت و قانون است تا تثبیت و تنظیم‌اش کند. ولی گفتمان «رابطه‌ی تخیلی» و «زیست‌شده‌ای» را در اختیار سوژه‌ها در نسبت با شرایط واقعی

زندگی‌شان می‌گذارد. معنایش این نیست که بازارها صرفاً داستان‌های ساختگی هستند. آن‌ها خیلی هم واقعی هستند! بازارها از این جهت «دروغین» هستند که تبیین‌های ناقص را به مثابه دلیلِ کلِ فرایند ارائه می‌دهند. ولی باید به یاد داشته باشیم «چیزهایی که فکر می‌کنیم درست هستند، نتایج واقعی دارند».

در سطح جهانی، حزب کارگر جدید پذیرفت که کشورهای در حال توسعه باید در معرض بادهای روح‌افزای تجارت آزاد و سرمایه‌گذاری خارجی قرار گیرند. هدف اصلی حکمرانی جهانی حمایت از بازارها و سرمایه‌گذاری‌ها و حفظ شرایط جستجوی موفقیت‌آمیز بنگاه‌های سرمایه‌داری و جهانی بود. این مسئله نیازمند تعهد کلان نسبت به نظم ژئوپولیتیک جدید، افزایش هزینه‌های نظامی («قدرت سخت»)، ایجاد زنجیره‌ای از پایگاه‌های نظامی، دولت‌های دست‌نشانده و دیکتاتورها (که بسیاری‌شان پیوسته از سرکوب، خشونت، حبس و شکنجه استفاده می‌کردند) و اگر لازم باشد مداخله مستقیم نظامی «در لباس بشردوستی» بود. در طرف «نرم» قضیه، این برنامه شامل ترویج «رؤیای آمریکایی» و شیوه زندگی آمریکایی به‌عنوان کالایی جهانی و جهان‌شمول می‌شد.

آیا تاجر و بلر، که پیشگام این دگرگونی‌ها بودند، چهره‌های تاریخی بودند که دنیا را تغییر دادند؟ به نظر می‌رسید هر یک از آن‌ها به شکل نمادینی تجسد لحظه‌ی تاریخی بودند که به بارش آوردند. آن‌ها طبقه‌متوسطی‌های بی‌کم‌وکاست بودند، گرچه به نظر می‌رسید خانم تاجر ریشه در گنتهم<sup>۱</sup> «روستایی» داشت که بخشی از مادرشهر وست‌مینستر/ لندن نیست؛ ولی هرچه بیشتر گذشت رفتار، سبک و صدایش «باوقارتر» شد. تعهد تاجر به حفظ احترام عمیقاً و به‌طور بازگشت‌ناپذیری «انگلیسی» بود. بلر شلخته‌تر، «مدرن‌تر» و حریص‌تر بود. فکر و ذهنش بیشتر پی پول می‌گشت و دل‌بستگی بیشتری به قدرت داشت؛ او نیز به دنبال «ارزش‌های بریتانیایی» بود ولی هیچ‌گاه در این معنای آرامش‌بخش «محترم» نبود و با وسعت دادنِ بلندپروازی‌هایش از احترامش نیز کاسته شد. بلر مشتاق بریتانیا با «شرکت‌های عمومی و محدود بود»<sup>۲</sup>؛ خانم تاجر به عقب و «ارزش‌های ویکتوریایی» و گذشته‌ی امپراطوری نگاه می‌کرد. ممکن نبود او از عبارت «مترقی» برای توصیف خودش استفاده کند.

---

<sup>۱</sup> Provincial Gantham

<sup>۲</sup> UK plc.

نقطه اشتراک‌شان ایمان و باور به خود بود. آیا دین در اینجا نقش داشت؟ خانم تاچر با کلیسای بریتانیا مشکلی نداشت ولی پرهیزکار نبود. آلستر کمپبل<sup>۱</sup>، کارچاق‌کن بلر در حزب کارگر جدید گفت «ما خدا را تبلیغ نمی‌کنیم»<sup>۲</sup>. اما معلوم شد که بلر فریبکار با خدا کار داشت، ولی مسئله اخلاقی و نه دینی بود. هرچه می‌کردند آکنده از حس عمیق اخلاقی بود. راهنمایی اخلاقی در درونشان به آن‌ها می‌گفت انجام ندادن «کار درست» غیرقابل تصور است. نویسندگانِ متن‌های سخنرانی تاچر اصرار داشتند او اعلام کند «این خانم اهلِ عقب‌نشینی نیست»<sup>۳</sup> بلر به میلیند<sup>۴</sup> توصیه کرد حتی یک‌قدم هم از «دستور کار رفرم» کارگر جدید عقب‌نشیند. هر دو اعتقاد داشتند تاریخ تصمیم‌های سخت ولی شجاعانه را تأیید خواهد کرد.

تجربه‌ی بلر پایان غیرمنتظره‌ای داشت و نتیجه‌ی سرسپردگی طولانی‌مدت به اهداف سیاست خارجی آمریکا بود. «رابطه‌ی ویژه» با آمریکا نقش بریتانیا به‌عنوان شریک ژئوپلیتیک کوچک‌تر و نیز

---

<sup>۱</sup> Alastair Campbell

<sup>۲</sup> We don't do God

<sup>۳</sup> 'The lady's not for turning',

<sup>۴</sup> Miliband



جایگاهی در امپراطوری جهانی<sup>۱</sup> را تضمین کرده بود. آمریکا و بریتانیا «شانه‌به‌شانه» در برابر ظهور بنیادگرایی اسلامی ایستادند. جرج بوش، که بلر به دلایلی غیرقابل توجیهی به او اطمینان داشت، و لابی نئوکان (چینی<sup>۲</sup>، پرل<sup>۳</sup>، رامسفلد<sup>۴</sup> و شرکا از او حمایت می‌کردند) بلر را به مداخلی نظامی و تغییر رژیم در عراق ترغیب کرد. منطق ظاهر فریب، پنهان‌کاری، توافقات پنهانی، اسناد دستکاری شده و اطلاعات نادرست اخلاق‌گرایی بلر را بی‌اعتبار کرد. شهرت او هرگز احیاء نشد.

گُردن براون<sup>۵</sup> که بعد از بلر آمد، تغییر بنیادینی در گرایش‌های نئولیبرال ایجاد نکرد. براون هرگز یک مبلغ پروپاقرص «راه سوم» نبود. عقبه‌ی [زندگی] او در خانه‌ی کشیشی، جدیت اخلاقی‌اش و این حقیقت که [شخصیت] او در ابتدای حزب کارگر شکل گرفته بود، موانع سر راه بودند. جنبه مثبت «ترمیم دوباره» را با براون یکی دانستند. سرمایه‌گذاری عمومی، محدود کردن دهی‌های جهان سوم، و مقابله

---

<sup>۱</sup> The global sun

<sup>۲</sup> Dick Cheney

<sup>۳</sup> Richard Perle

<sup>۴</sup> Rumsfeld

<sup>۵</sup> Gordon Brown

با فقر کودکان. ولی «بازتوزیع دزدکی» نتوانست هواداران سیاسی یا دفاعی اصولی از دولت رفاه را ایجاد کند.

به‌علاوه براون پویایی سرمایه‌داری آمریکایی بنگاه‌های آزاد را تحسین می‌کرد و فریب این باور عمیقاً نادرست را خورد که حزب کارگر به چرخه‌ی «رونق و رکود» پایان داده است. او به نشانه‌های ابدی نبودن رونق توجه نکرد: بازار غیرقابل کنترل املاک، افزایش بدهی عمومی و خصوصی، مشتقات بانکی<sup>۱</sup>، ابزارهای مبهم ریسک‌پذیری که معامله‌گران جوان و بلندپرواز با بندش‌لوارهای قرمز ابداعشان کردند، غارت‌گری بدون نظارت توسط صندوق‌های پوشش ریسک<sup>۲</sup> و بخش‌های سهام خصوصی<sup>۳</sup>، رسوایی فروش وام‌های مسکن درجه دوم<sup>۴</sup> توسط بانک‌ها که ارزششان از کل درآمد سالانه بسیاری از وام‌گیرندگان بیشتر بود، افزایش ارزش سهام، حقوق‌ها و مزایای مدیریتی نجومی، شیفته بانک‌ها به سوی فعالیت‌های سرمایه‌گذاری پرریسک، کمک‌های مالی بخش عمومی به شرکت‌های خصوصی زیرا آن‌ها «برای ورشکسته شدن بیش‌ازحد بزرگ هستند» و سرعتی

---

<sup>۱</sup> Derivatives

<sup>۲</sup> Hedge fund

<sup>۳</sup> Private equity sector

<sup>۴</sup> Subprime mortgage

که بانک‌ها هم‌زمان با آغاز بحران از شر بدهی‌های سمی خلاص شدند. این‌ها نشانه‌هایی بودند که یک تکنیسین اقتصادی باتجربه مانند بروان نباید نادیده‌شان می‌گرفت. رهبری بین‌المللی بروان در بحران چشمگیر بود ولی کار از کار گذشته بود. تکبر نئولیبرال ضربه‌اش را زد. بروان فاقد کاریزمای بلر بود و نمی‌توانست تصمیمات قاطعی بگیرد یا ایده‌هایش را در برنَد مناسب زبان روزمره بیان کند. او مانند یک آکادمیسینِ باهوش برای مخاطبانش سخن می‌راند و آن‌ها را، درست زمانی که ارائه‌ی یک تصویر کلی ضروری بود، غرق در اعداد می‌کرد. تا پیش از انتخابات (که باید یک سال زودتر برگزار می‌شد) روشن بود که حزب کارگر خواهد باخت. و آن‌ها انتخابات را واگذار کردند.

ائتلاف محافظه‌کار با لیبرال‌دموکرات‌ها که به‌جای حزب کارگر بر سر کار آمد، به‌طور کامل با منطقِ مسلطِ سیاسی بازسازمان‌دهی<sup>۱</sup> همسو بود. صندلی‌بازی میان ائتلاف‌ها در بریتانیا امر جدیدی است. دیوید کامرون، متناسب با حال‌وهوای آن ایام و با الگوبرداری از بلر عزم خود را برای قرارداد دادن دوباره‌ی محافظه‌کاران در موقعیت یک «حزبِ

---

<sup>۱</sup> Realignment

محافظه‌کار و دلسوز» نشان داد؛ هرچند تحقق این مسئله زیادی طول کشیده است.

اما خیلی‌ها این نکته را دست‌کم گرفته بودند که بیرون بودن از قدرت تا چه میزان روح لیبرال‌دموکرات‌ها را دوپاره کرده بود. ائتلاف محافظه‌کاران و لیبرال‌دموکرات‌ها هواداران کتاب نارنجی<sup>۱</sup> را که گرایش‌های نئولیبرالی داشتند و طرفدار اتحاد با محافظه‌کاران بودند، به جان «ترقی‌خوان»، از جمله سوسیال‌دموکرات‌های پیشین انداختند که به حزب کارگر گرایش داشتند. برخی مجذوب اجراهای روان و سلیس نیک کلگ، رهبر لیبرال‌دموکرات‌ها و معاون بعدی نخست‌وزیر، در مبارزات انتخاباتی در تلویزیون شدند. برخی دیگر به فکر افتادند که آیا دلیل‌اش بی‌محتوایی لیبرال‌دموکرات‌هاست. اما تقریباً همه قضاوت نادرستی از توانایی رهبران لیبرال‌دموکرات در خودفریبی، ریاکاری و بی‌پرنسیپ بودن<sup>۲</sup> داشتند. یک توافق (که جزئیاتش اکنون فراموش شده است) سرهم‌بندی شد. کامرون و کلگ در باغ رز در ساختمان نخست‌وزیری به دست‌بوسی آمدند (کامرون

---

<sup>۱</sup> اشاره به کتابی با عنوان *The Orange Book: Reclaiming Liberalism* که در سال ۲۰۰۴ توسط گروهی از لیبرال‌دموکرات‌ها منتشر شد که بر ایده‌های انتخاب فردی، رقابت و بازار به‌مثابه راه‌حل‌های لیبرال تأکید شده است.

<sup>۲</sup> Lack of principle

مغرور و از خودراضی به نظر می‌رسید). لیبرال دموکرات‌ها «عورت»<sup>۱</sup> رهبری کامرون را پوشاندند و بحران بانکی نیز «بهانه» را در اختیار کامرون گذاشت. او نیز فرصت را برای اجرای رادیکال‌ترین، گسترده‌ترین (و بازگشت‌ناپذیر؟) انقلاب اجتماعی از زمان جنگ مغنتم شمرد.

سیاست ائتلافی اغلب ناتوان به نظر می‌رسید و در حلاجی کردن امور یا به هم پیوند دادن‌شان ناموفق بود. اما از منظری دیگر، از سه رژیمی که از دهه ۱۹۷۰ پروژه نئولیبرال را به بلوغ رسانده‌اند، آماده‌ترین، گسترده‌ترین و رادیکال‌ترین‌شان بود. در قیاس با آن، آمادگی حزب کارگر برای قرار گرفتن در قدرت، اگر بخت با آن‌ها یار می‌بود، به طرز ملامت‌باری مبتدیانه به نظر می‌رسید. راست‌آماده‌ترین بود زیرا محافظه‌کاران وقت خود را وقف آماده‌سازی برای کسب قدرت کرده بودند - البته نه در جزئیات سیاست بلکه بر این اساس که چگونه می‌توان از سیاست در قدرت برای تصویب و اجرای «توافق» سیاسی جدید استفاده کرد. آن‌ها خودشان را متقاعد کردند که بودجه‌ی ریاضتی، حمله بی‌پروا به کسری بودجه و حذف‌های سریع و عمیق را باید برای رضایت بازارهای اوراق قرضه و ارزیابان بین‌المللی انجام

---

<sup>۱</sup>Fig leaf

داد. ولی آیا می‌شد از بحران، آن‌طور که میلتون فریدمن اشاره کرد، برای «ایجاد» تغییر واقعی استفاده نمود؟

سیلِ قانون‌گذاری دولت ائتلافی بلافاصله شروع شد. قانون‌گذاری همیشه سلبی آغاز می‌شود («پاک کردنِ گندی که دولت قبلی به‌جای گذاشته») ولی با استقبال از اصلاح ساختاری رادیکال به‌عنوان راه‌حل، ایجابی تمام می‌شود. زمام امور در دست ایدئولوژی است، گرچه این نکته به‌شدت انکار می‌شود. ایدئولوگ‌های صدرنشین در مجلس<sup>۱</sup> (آزبورن<sup>۲</sup>، لنزلی<sup>۳</sup>، گو<sup>۴</sup>، مود<sup>۵</sup>، دانکن اسمیت<sup>۶</sup>، پیکلز<sup>۷</sup>، هانت<sup>۸</sup>)، گرچه کارشان را به‌عنوان نوکیشانِ اهلِ انجیل<sup>۹</sup> آغاز کردند، ولی از ایده‌های نئولیبرال اشباع‌شده‌اند و مصمم هستند به آن‌ها اثربخشی قانونی بدهند. درست مانند آنچه در فیلم «دیوانه از قفس پرید» آمده «دیوانگان مسئول دارالمجانین شده‌اند». آن‌ها در مورد دگرگونی

---

<sup>۱</sup> Front-bench ideologue

<sup>۲</sup> Osborne

<sup>۳</sup> Lansley

<sup>۴</sup> Gove

<sup>۵</sup> Maude

<sup>۶</sup> Duncan Smith

<sup>۷</sup> Pickles

<sup>۸</sup> Hunt

<sup>۹</sup> Evangelical converts

بازگشت ناپذیرِ جامعه ثابت قدم‌اند، هیچ رحمی در مورد شیوه‌های اجرای آن ندارند و «پیامدهایش» را انکار می‌کنند. آذربورن خزانهدار - باهوش و خودخواه، «آن خندانِ چاقوبه‌دست» با تبسم تمسخرآمیزش - تبر را با حرارت به کار می‌برد. کامرون - خونسرد، موجه، خودپسند، خوش‌لحن و از خودراضی با تکبر گستاخانه و بی‌دغدغی یک دانش‌آموخته‌ی طبقه متوسطی از ایتن/آکسفورد - نقش اصلی را در شوهای تلویزیونی ائتلاف بازی می‌کند (چیزی که آلن بنت<sup>۱</sup> نمایشنامه‌نویس زمانی «آن مرد با پوستی بی‌مو»<sup>۲</sup> توصیفش کرد). دیوید کامرون مدیر تبلیغات دولت ائتلافی است و زمانی که ارزش سهام آن شروع به سقوط می‌کند، از آن حمایت می‌کند. این باند مدت‌ها پیش پند شومپیتر<sup>۳</sup> را پذیرفتند که می‌گفت هیچ جایگزینی برای «تخریبِ خلاق» وجود ندارد. آن‌ها با شگردهای قانون‌گذارانه

---

<sup>۱</sup> Alan Bennett

<sup>۲</sup> A smooth man: اشاره به عبارتی از نمایشنامه‌ی *Beyond the Fringe* نوشته آلن بنت که به آیه ۱۱ از فصل ۲۷ سفر پیدایش اشاره دارد. (یعقوب مادر خویش رفته را گفت: بین برادرم عیسو پرموی است و مرا پوستی بی‌مو است) یکی از شخصیت‌های برای بیان موعظه به این آیه اشاره می‌کند که در متن نمایشنامه کاملاً مسخره و معناباحته به نظر می‌رسد. در اینجا اشاره به بی‌ربط بودن کامرون برای پست نخست‌وزیری اشاره دارد.

<sup>۳</sup> Schumpeter

به خودشان پنج سال بدون وقفه زمان دادند تا این کار را به سرانجام برسانند.

ماهیت گسترده‌ی برنامه‌ی نئولیبرالی را باید بر اساس گستره‌ی عملیاتی نهادها و کردارهایی که به دنبال «اصلاح‌شان» هستند، بی‌شرمی‌شان در سرازیر کردن بودجه دولتی به بخش خصوصی، ظرفیت بی‌پایان‌شان در خودفربیی و حوزه‌های انتخابی که آماده‌اند مقابل‌شان بایستند، قضاوت کرد. «اصلاح» و «انتخاب» (کلماتی که پیشتر حزب کارگر جدید آن‌ها را به سرقت برده بود) اساس ابرروایت‌اش است. آن‌ها ممکن است محافظه‌کار باشند ولی این رژیم در ذاتش، یک رژیم «حفظ‌کننده» نیست، هرچند اشراف‌زادگان کم‌کار و ارتجاعی‌اش در مجلس اعیان آن‌ها را به‌طور فزاینده‌ای به ستوه آورده‌اند. حزب کارگر سرگردان اکنون سرگرم بازی با بدیل محافظه‌کارش است! محافظه‌کاران و لیبرال دموکرات‌ها هم یکنواخت وردهای عوام‌فربیان‌ی روزنامه‌ها و روابط عمومی‌هایشان را تکرار می‌کنند. ولی موتور نئولیبرال با قدرت در حال پیشروی است.

---

<sup>1</sup> Blue-Labor conservative: یک گروه ذی‌نفوذ در حزب کارگر که ایده‌های محافظه‌کارانه در مورد مسائل اجتماعی، مهاجرت را تبلیغ می‌کند.



نمی‌توانم در اینجا با جزئیات به حذف‌ها بپردازم. آن‌ها تازه شروع شده‌اند، بیشتر هم خواهند شد و تأثیراتشان تجمعی خواهد بود. باید خودمان را به دنبال کردنِ منطقِ نئولیبرال در پس این استراتژی محدود کنیم.

نخست، حوزه‌های انتخابیه هدف قرار گرفتند؛ یعنی هرکسی که با خدمات عمومی و دولتی پیوند داشت، به آن وابسته بود یا روی آن حساب می‌کرد. برای ثروتمندان، رکود هیچ‌گاه رخ نداد. اما آن‌هایی که در بخش عمومی هستند از اخراج‌های گسترده، ثابت نگه‌داشتن دستمزد، پیشی گرفتنِ تورم از حقوق، حقوق بازنشستگی که در شکل کنونی‌اش وجود نخواهد داشت و افزایش سن بازنشستگی لطمه خواهند دید. حمایت از کمتربرخوردارها و آسیب‌پذیرها کاهش خواهد یافت و به اصطلاح «وابستگی رفاهی» درهم خواهد شکست. کمک‌هزینه‌ها محدود خواهند شد؛ سالمندان مجبور خواهند شد خانه‌هایشان را برای دریافت مراقبت بفروشند، والدین شاغل باید برای مراقبت از فرزندان‌شان در ساعات کاری پول بپردازند و دریافت‌کنندگان کمک‌هزینه معلولیت مجبورند کار پیدا کنند. برنامه حمایت از کودکان، تجهیز مدارس و وام‌های حفظ استقلال<sup>۱</sup> (که

---

<sup>۱</sup> Independent maintenance grant

جوانان را تشویق می‌کند بعد از دیپلم عمومی تحصیل‌شان را ادامه دهند و برای ورود به کالج آماده شوند) متوقف خواهند شد. بسیاری از دانشجویان تا آخر عمر بدهکار خواهند شد یا برای بالا رفتن از نردبان مسکن، مجبور خواهند شد وام مسکن بگیرند. نمی‌شود ۲۰ میلیارد پوند را در نظام بهداشت عمومی حذف کرد و خدمات پرستاری و کلینیکی را که در خط مقدم هستند، تحت تأثیر قرار نداد. اما آقای کنزلی «این عدد را به رسمیت نمی‌شناسد». همه می‌دانستند که اکثر دانشگاه‌ها شهریه‌ی حداکثری یعنی ۹۰۰۰ پوند را طلب می‌کنند. دیوید ویلتس «پرمغز»<sup>۱</sup> نیز این عدد را به رسمیت نمی‌شناسد. آن‌ها با پرویی و به‌رغم شواهد تصریح می‌کنند که مسئله همان‌گونه است که آن‌ها فکر می‌کنند درست است و با گستاخی می‌گویند و صله‌های ناجور متخصصینِ صدرنشین در مجلسِ عوام شده‌اند.

زنان، سیاه‌پوستان و طبقه‌ی پایین جایی ایستاده‌اند که این خطوط وحشی با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کنند. به‌آکمپل<sup>۲</sup> تذکر داده که کاستن از دولت به معنای این است که حوزه‌ای که زنان می‌توانند صدا،

---

<sup>۱</sup> David "two-brain" Willets: سیاستمدار محافظه‌کار بریتانیایی. و وزیر علوم بریتانیا میان سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴. اصطلاح پرمغز هم اشاره به حضور او در وزارت علوم دارد.

<sup>۲</sup> Bea Campbell

متحدان و حمایت مادی و اجتماعی داشته باشند، یعنی مکان‌هایی که آن‌ها و نگرانی‌هایشان را می‌توان به رسمیت شناخت، به حداقل خواهد رسید. معنایش این است که منابعی که جامعه به‌طور جمعی برای تبدیل کردن کودکان به یک مسئولیت مشترک در اختیارشان می‌گذارد کاسته خواهد شد و منابعی که صرفاً سالمندان، آسیب‌پذیران و «کار» عمومی مراقبت و عشق می‌شود، از میان خواهد رفت. این مسئله اجتماع سیاه‌پوستان را که بیشتر از دیگران به کمک‌های مالی و اشتغال دولتی وابسته هستند قطب‌بندی کرده است.

دوم، با خصوصی‌سازی روبرو هستیم: بازگرداندن خدمات دولتی و عمومی به سرمایه‌ی خصوصی یا همان بازترسیم معماری اجتماعی. آقای کامرون تصمیم دارد یک پیش‌فرض جدید را در قانون بگنجاند که «خدمات عمومی باید بر روی طیفی از تأمین‌کنندگان علاقه‌مند که برای ارائه بهترین خدمت رقابت می‌کنند، گشوده باشد». هدف این است که «سایه‌ی سنگین دولت را از سر راه برداریم» و «کنترل دولت از دشمنان بنگاه اقتصادی آزاد خواهد شد». کامرون گام‌های این مسیر را در نهایت سادگی‌شان بیان می‌کند: برون‌سپاری خدمات عمومی به تأمین‌کنندگان خصوصی، خیریه‌ها و شرکت‌های سرمایه‌گذاری؛ گسترش دادن انتخاب برای ایجاد رقابت، بودجه‌های شخصی‌شده

برای خدمات؛ محلی‌گرایی - قدرت بیشتر به شورای محلات برای اداره امور (گاردین، ۱۲ جولای ۲۰۱۱).

خصوصی‌سازی‌های ائتلاف سه سایز دارد: ۱- فروش مستقیم دارایی‌های عمومی ۲- مقاطعه‌کاری با شرکت‌های خصوصی برای سود ۳- خصوصی‌سازی دومارحله‌ای «دزدانه» که در آن خصوصی‌سازی به‌عنوان نتیجه‌ای ناخواسته ترسیم می‌شود. مثلاً ۱) در تشکیلات قضایی امور جنایی، قراردادهای برای اداره‌ی زندان‌ها به حراج گذاشته می‌شوند. کن کلارک<sup>۱</sup>، به شیوه‌ی نئولیبرالی راستین، می‌گوید فرقی ندارد مالکیت زندان در دست بخش خصوصی باشد یا عمومی ۲) بخش خصوصی حضور گسترده و سودجویانه‌ای در بهداشت و مراقبت دارد و خدمات بهداشتی و مسکن برای سالمندان را، که بیمارستان دیگر قادر به تأمین‌شان نیست، برای کسب سود دست‌چین کرده است. شرکت‌های سرمایه‌گذاری خصوصی وقیحانه آسایشگاه‌های خصوصی را بر اساس قرارداد اجاره پس از فروش<sup>۲</sup> خریدند، با یک سود هنگفت از شر آن‌ها خلاص شدند و مالکان

---

<sup>۱</sup> Ken Clarke

<sup>۲</sup> Lease-back

جدیدشان (تأمین‌کنندگان خصوصی مانند ساژرن کراس<sup>۱</sup>) را ناتوان در پرداخت صورت‌حسابِ اجاره و بدون هیچ گزینه‌ی بدیل جز تعطیلی و درخواست از بیماران برای یافتنِ منزل‌گاهی دیگر، به حال خود رها کردند. این‌یک خصوصی‌سازیِ دومی<sup>۲</sup> است. ۳- در گسترده‌ترین بازساماندهیِ نظام بهداشت عمومی، که از بالا به پایین اجرا می‌شود، پزشکان عمومی در کنسرسیوم‌های خصوصی قرار می‌گیرند (و بخشی از سودش را حفظ می‌کنند) و مسئولیت بودجه‌ی ۶۰ میلیاردی را به عهده می‌گیرند. از آنجایی که معدودی از پزشکان عمومی از اداره کردن بودجه‌های پیچیده سر درمی‌آورند یا برای این کار وقت دارند، «طبیعتاً» برای کمک به شرکت‌های خصوصی سلامت رجوع خواهند کرد که مانند کوسه برای رسیدن به غذا نظام بهداشت عمومی را محاصره کرده‌اند. تراست‌های مراقبتِ اولیه<sup>۳</sup>، که نماینده‌ی منافع عمومی در فرایندِ تأمین بودجه بودند، حذف خواهند شد. در فضای عمومی «رقابت»، بیمارستان‌ها باید «سقف» بیماران خصوصی را که درمان می‌کنند، بردارند. رقابت، که برخی اوقات برای راحتی

---

<sup>۱</sup> Southern Cross

<sup>۲</sup> Double dip privatization

<sup>۳</sup> Primary Care Trusts

کار نامش به «تشریک مساعی میان تأمین کنندگان» تغییر می‌کند، باید پابرجا بماند.

سوم، جذبه‌ی «محلّی‌گرایی»<sup>۱</sup> است. «مدارس آزاد» (که از بودجه‌ی عمومی تأمین مالی می‌شود- و این انتقام‌گُو بود) و همسو با جامعه‌ی بزرگ دیوید کامرون، والدین را «توانمند» خواهند کرد و قدرت را به «مردم» تفویض خواهند نمود. ولی والدین، که مسئولیت‌های مربوط به خانه و «مراقبت» به ستوه‌شان آورده و وقت و تجربه‌ی اداره مدرسه، ارزیابی تدریس خوب و تعریف کردن مفاد درسی متعادل را ندارند، و احتمالاً خیلی از مطالب علوم و ریاضیات جدید را فراموش کرده‌اند، هرگز فرصت تکلم به یک زبان خارجی را نداشتند، تاریخ را به شیوه‌ای کسل‌کننده فراگرفتند و از زمان دریافت گواهینامه‌ی پایان دوره‌ی متوسطه فرصت خواندن رمان را نداشتند، چاره‌ای جز رجوع به مشاوره‌های آموزش خصوصی برای مدیریت مدارس و تعریف کردن «چشم‌انداز» مدرسه ندارند. آیا منطق دو مرحله‌ای «نتایج ناخواسته» می‌تواند روشن‌تر از این باشد؟

---

<sup>۱</sup> Localism

چهارم، پوپولیسْمِ قلبی یا همان قرار دادنِ «اجتماعات» در برابر دموکراسی محلی. آقای پیکلز، وزیر حکومت محلی<sup>۱</sup>، به دنبال آن است که شوراها را برای همیشه از نظام کمک‌هزینه‌های دولت مرکزی جدا کند. در همین حال، با افزایشِ نیاز خانه‌های اجتماعی راکد شده‌اند، کمک‌های مسکن متوقف خواهند شد و اجازه داده خواهد شد اجاره‌بهای مسکن‌های سازمانی هم‌تراز با بهای تجاری در مراکز شهری افزایش پیدا کنند. بسیاری مجبور خواهند شد به خانه‌های اجاره‌ای ارزان‌تر نقل مکان کنند و شبکه‌ی دوستان، حمایت از کودکان، خانواده، دوستان و پاتوق‌های دوران مدرسه را از دست خواهند داد. والدین مجبور می‌شوند شغل‌هایی جایگزین در محل جدید پیدا کنند (البته اگر موجود باشند) یا زمانی را برای سفرِ اضافه منظور کنند. همان‌گونه سخنگوی لابی مسکن‌های خصوصی گفت: «ما مشتاقانه منتظر این گنج سرشار هستیم». از زمان روزهای آغازین تاچر، شاهد چنین حمله‌ی همه‌جانبه‌ای به بافت جامعه مدنی، روابط فردی و زندگی اجتماعی نبودیم.

پنجم، سر جای خود نشانیدن نقش دولت در کیفیتِ فعالیت‌های مربوط به زندگی اجتماعی است. تسهیلاتی نظیر کتابخانه‌ها، پارک‌ها،

---

<sup>۱</sup> Local Government Secretary

استخرها، امکانات ورزشی، باشگاه‌های جوانان و مراکز اجتماعی یا خصوصی خواهند شد یا از بین خواهند رفت. بخش خصوصی موارد سودآورد را دست‌چین خواهد کرد یا اینکه داوطلبان بی‌مزد و موجب ناچار خواهند شد آستین‌ها را بالا بزنند. در حقیقت (به زبان «۱۹۶۸») که کامرون لاقید خجالت نمی‌کشد آن را به عاریت می‌گیرد) هدف نه «دادن قدرت به مردم» بلکه سست کردن ساختارهای دموکراسی محلی است. چپ که احساس مثبتی نسبت به کارهای داوطلبانه، ایفای نقش در اجتماع و مشارکت داشته است (و چه کسی این‌طور نیست؟) دوباره خود را در سه‌گوشه‌ی تردید خواهد دید. مفهوم جامعه‌ی بزرگ آن‌قدر تهی است که دانشگاه‌ها را با تهدید به قطع کردن بودجه مجبور کردند آن را در رأس دستور کارشان قرار دهند- احتمالاً برای اینکه سیاستمداران کشف کنند این اصطلاح اصلاً به چه معناست: یک ایده‌ی ساختگی و مداخله‌ی بی‌شرمانه، سرکش و فریبکارانه در آزادی اندیشه.

درون‌مایه‌ی غالب، بازگرداندن قدرت به دست ثروتمندان و قدرتمندان است. اهریمن‌سازی از طبقه‌ی کارگر (غیرقابل اطمینان، نالایق، بی‌مسئولیت، والدین بد (تک‌سرپرست) یا زندگی‌های



ازهم گسیخته) - یا همان «جامعه‌ی ازهم‌پاشیده»<sup>۱</sup> کامرون - کاملاً به‌پیش رفته است. در حقیقت درآمدِ اکثریت ثابت مانده یا پایین رفته درحالی‌که آن بالایی‌ها همه‌ی عواید «رشد» اقتصادی تب‌آلود در چند سالِ اخیر که با حباب بادشده و بدهی ادامه‌اش داده را قاپیده‌اند. «در اقتصادی که در سی سال اخیر دو برابر شده.... افزایشِ واقعیِ درآمدِ یک‌پنجم پایینیِ نان‌آوران فقط ۲۵ درصد بوده و درآمدِ واقعیِ کسانی که عایدی متوسط دارند نیز کمی بیش از ۵۰ درصد افزایش پیدا کرده است» (فرانسیس اُگرادی<sup>۲</sup>، گاردین ۷، ۲۰۱۱). درآمد حرفه‌ای‌ها بیش از دو برابر شده؛ دریافتی کارگران غیرماهر و نیمه‌ماهر در واقع از دهه‌ی ۱۹۷۰ کاهش پیدا کرده است. به نظر می‌رسد در «جامعه‌ی بزرگ» برابری از مد افتاده است.

مسئله‌ی فرهنگ نئولیبرال، رضایت و نفوذِ آگاهی عامه‌پسند مهم‌تر از آن است که بتوان در اینجا به شکل بسنده‌ای به آن پرداخت. نئولیبرالیسم صرفاً یکی از گرایش‌هایی است که در فرهنگ عمل می‌کند. نئولیبرالیسم در میدانِ پیچیده‌ی فرهنگی جای می‌گیرد که در آن چندین گرایش با یکدیگر در حال رقابت‌اند. باین‌همه، چندین

---

<sup>۱</sup> Broken society

<sup>۲</sup> Francis O'Grady

مسیرِ نئولیبرال را می‌توانیم به اختصار شناسایی کنیم. خطی که اینجا درباره‌اش بحث می‌کنیم را می‌توان پیرامون ایده‌ها و کردارهای فرهنگی کالایی‌شدن و فردگرایی بر ساخت.

در فرهنگی که ایده‌های نئولیبرال جریانی را بازنمایی می‌کنند که گردش گسترده‌ای دارند، ویژگیِ «ثروت» آزاد، همه‌جاحاضر و همه‌جانبه درون‌مایه‌ی مسلط است. این همان پول در فرمِ عریان، مادی و آمریکایی‌شده‌اش است که «دلالت‌های قدیمی، محترمانه، اشرافی، طبقه‌بالا و ملاحظات اخلاقی و لیبرال که آن را همراهی می‌کرد، از آن ستانده شده» و طنینِ بافتارِ بریتانیایی را کسب کرده است. مایکل داگلاس<sup>۱</sup> در نشریه‌ی وال استریت تأکید کرد «طَمَع پسندیده است». پیتر مندلسن<sup>۲</sup>، یکی از معماران راه سوم کارگرِ جدید، اعلام کرد: «ما با خرپول شدن مردم اصلاً مشکلی نداریم». «درآمدش چه قدر است؟»، «چه قدر پاداش می‌گیرد؟»، «او چه قدر می‌ارزد؟»، «قیمت این کیفِ گوچی<sup>۳</sup> / کفشِ جیمی چو<sup>۴</sup> چه قدر است؟»، «آیا قایقِ تفریحی یا باشگاه فوتبال دارد؟»، «ارزشِ آن‌ها چه قدر است؟»،

---

<sup>۱</sup> Michael Douglas

<sup>۲</sup> Peter Mandelson

<sup>۳</sup> Gucci

<sup>۴</sup> Jimmy Choo

«من چه طور دستم به آنها می‌رسد؟»، این‌ها پرسش‌های کلیدی‌ای هستند که بر این لحظه‌ی فرهنگی تسلط دارند. اگر هم نمی‌توانید واقعی‌شان را داشته باشید، نسخه‌های «فیک» زیادی در دسترس هستند. از زنانِ طبقه‌ی کارگر که «فریبِ زرق‌وبرق» را خورده‌اند، با پوزخند به‌عنوان «بی‌کلاس» یاد می‌شود.

اکنون خطر این است که استعاره‌های بازاریابی و فروش کلِ گفتمانِ عمومی را غرق کنند. بازار شخصیت پیدا می‌کند: بازار فکر می‌کند، این کار را انجام می‌دهد، احساس می‌کند، می‌ترسد، اعتمادش از دست می‌رود، باور می‌کند... هر رابطه‌ی اجتماعی را می‌توان خرید و فرخت؛ رابطه‌ی اجتماعی «قیمت» و «هزینه‌هایش» را دارد. هر چیزی به کالا تبدیل می‌شود. هیچ‌چیز از «قاعده‌ی» «پیشنهاد نهایی» نمی‌تواند بگریزد. ارزشِ مبادله هم ارزش است. انسان‌ها صرفاً «خرید» نمی‌کنند: همه در «بازار رقابت می‌کنند». اعمالِ «حق انتخاب» بهترین چیز در کنار خودِ آزادی است.

یک زیرساختِ عظیمِ تولیدی، مالی و شرکتی در کلِ دنیا محرکِ گرم‌خانه‌ی ماشینِ جوجه‌کشیِ روندهای مُد جهانی است. ولی مدها برای آنکه در بازار محقق شوند باید هاله کسب کنند و به دال‌های

یک انتخاب «شخصی شده» تبدیل شوند. جوان‌ها با پوشیدن گونه‌های متفاوت یک «اونیفورم» غیررسمی، واجد فردیت می‌شوند. صنعت‌های مراقبت از خود و خودآرایی (جدیت‌کشنده‌ی باشگاه ورزشی، مهارت‌های خودتبلیغی، جنسیتی کردن سبک‌شناختی و «نژادی کردن» کالاها، جراحی زیبایی، مربیان شخصی، تبلیغات سبک زندگی، صنعت روابط عمومی) به شکل گسترده‌ای از این روندها نیرو می‌گیرند. حتی تقاضانامه برای کار هم به تمرینات شبه تخیلی در تحسین‌گویی‌های بیش‌ازحد از خود تبدیل شده‌اند. مدیران و سخن‌گویان شرکت‌ها با مصونیت کامل به این کار آب‌وتاب می‌دهند و حتی زمانی که اوضاع اقتصادی ناگوار است، با اعتمادبه‌نفس خوش‌بین به نظر می‌رسند و «به‌پیش می‌روند». مدیران، سیاست‌مداران و خبرنگاران رسانه از پرسش‌ها طفره می‌روند. هیچ‌کس دیگر باور نمی‌کند آن‌ها صادقانه سخن می‌گویند. آن‌ها آن‌طور که می‌خواهند ما باور کنیم حرف می‌زنند.

با افزایش سرسام‌آور در بازاریابی «میل فن‌آورانه» روبرو هستیم. تلفن همراه، اتصال به اینترنت پرسرعت و صفحه‌ی فیس‌بوک اکنون حتی در جاهایی که میلیون‌ها نفر از آن‌ها بی‌بهره‌اند و اصلاً نمی‌دانند آن‌ها چه هستند، به «ضروریات زندگی» تبدیل شده‌اند. اخبار، اطلاعات،

دیدگاه‌ها، نظرات و تفسیرها، با این توهم که چون فضای اینترنت انتظامی ندارد بنابراین «آزاد است» و در بازار دیدگاه‌ها، عقیده‌ی یک نفر به‌خوبی عقیده‌ی دیگری است، «دموکراتیزه» (یا به‌عبارت‌دیگر از درون تهی) شده‌اند. ما درباره‌ی جزئیات بی‌اهمیت و مبتذل زندگی روزمره‌ی انسان‌های دیگر بیشتر از تغییرات آب‌وهوایی یا پایداری<sup>۱</sup> زیست‌بوم می‌دانیم. «قابل‌داوم‌ترین» سوژه در شکل تمام‌عیارش احتمالاً شخصیت مسافر شهری است - فردی متحرک و خوش‌هیكل که لوازم دوچرخه‌سواری، کلاه کاسکت، بطری آب و دیگر تجهیزات انفرادی برای ادامه زندگی را آماده دم دست دارد و بی‌آنکه تعهدی دست‌وپایش را بسته باشد بی‌مانع و رها پرسه می‌زند. دسته‌ای از افراد که بیرون از اداره سیگار می‌کشند یک «گروه» نیستند؛ آن‌ها انبوهه‌ای از انسان‌های منفردی‌اند که رویشان به یکدیگر نیست و با فردی دیگر در تلفن‌های همراهشان گفتگو می‌کنند. خود ایده‌ی «امر اجتماعی» هم فروکاسته شده است.

عرضه‌ی یک ابزار جدید که توانایی فردی را بهبود می‌بخشد، بهانه‌ای برای جشن‌های توده‌ای، عمدتاً برای ارزش‌نمادین آن و نه کارکرد واقعی‌اش، تبدیل می‌شود. (معمولاً عمل‌کردها در ابزارها تکرار

---

<sup>۱</sup> Sustainability

می‌شوند). همان‌طور که بودریار، این پیام‌آورِ زوال گفته، اشیاء در کنارِ عملکردشان دلالت هم دارند. اکنون اشیاء به‌عنوان ضمایمِ سبکِ زندگی و اغلب برای ارزشِ نمادین‌شان و در ارتباط با انواع جدیدِ لذت ارزش‌گذاری می‌شوند.

در ساحتِ فرهنگِ عامه‌پسند جهانی جایگاهِ شمایل‌گونه‌ی سلبریتی بسیار مهم شده است. سلبریتی چهره‌ی شناخته‌ای است که همه او را به معروف بودن می‌شناسند. سلبریتی‌ها «به‌طور سحرآمیزی» فاصله میان نیاز و میل را پر می‌کنند؛ یعنی فاصله باکسانی که به ثروت، فانتزیِ موفقیتِ دگرگون‌ساز و رؤیای انتقالِ سریع به سبک زندگیِ ابرثروتمندانِ جهان دسترسی ندارند. سلبریتی‌ها انتظارِ پرشوری را برمی‌انگیزند که روزی ناگهان یک سلبریتی ما را از میان تماشاچیانِ حسود بلند خواهد کرد و به‌جایگاهِ الهه‌ها بالا خواهد برد. انگشتِ مُتَلَوَن سرنوشت به ما اشاره خواهد کرد و فرمولِ جادویی را خواهند خواند: «شما یک میلیون پوند برده شده‌اید! به ما ببینید!»

مفسرِ اجتماعی سوزان مور<sup>۱</sup> این‌طور استدلال کرده که «وضعیت ما بیشتر شبیه آمریکاست، یعنی جایی که شانس فقرا برای موفق شدن،

---

<sup>۱</sup> Suzanne Moore

به‌رغم رؤیای آمریکایی، کمتر شده» ولی فانتزی ممکن شدن موفقیت تقویت شده است. او از جوزف استیگلیتز<sup>۱</sup> نقل قول می‌آورد به این مضمون که در آمریکا «یک درصد بالایی اکنون تقریباً ۲۵ درصد درآمد سالانه ملت را دارند. از منظر ثروت، یک درصد بالایی ۴۰ درصد ثروت را کنترل می‌کند». ولی سوزان مور اضافه می‌کند: «اینکه این دوره با افزایش چشم‌گیری فرهنگ سلبریتی‌ها هم‌زمان شده، اتفاقی نیست. این ایده که یک انسان عادی می‌تواند خارق‌العاده و مشهور شود و مسیرهای عادی را دور بزند یک داستان ضروری است» (گاردین، ۹ آوریل ۲۰۱۱).

۶۳

آنچه نئولیبرالیسم می‌خواهد مهندسی یک انقلاب دائمی است. آیا می‌توان جامعه را بر همیشه در امتداد این خطوط بازسازی کرد؟ آیا نئولیبرالیسم هژمون شده است؟ تاکنون اشتباه اکثریت برای پروژه نئولیبرال وجود نداشته است. ولی تا جایی که به سرخوردگی مردم از خود سیاست و ایده‌ی مقاومت جمعی مربوط می‌شود، سیاسی‌زدایی گسترده کارش را انجام داده است، گرچه برخی ممکن است آن را «رضایت ناراضیان» تعبیر کنند.

---

<sup>۱</sup> Joseph Stiglitz

این پروژۀ مشوقان خودش را نیز دارد، ولی شک‌گرایی جو غالب است که بعضی وقت‌ها خودآزادی انگلیسی نیز به آن یاری می‌رساند: «پیش از بهتر شدن اوضاع، باید درد بکشیم». نوعی از برابری‌گرایی کم‌حرف، نامطمئن ولی غریزی هنوز هم زنده است. خیلی‌ها می‌پرسند: «چرا کارگران بخش عمومی باید بانک‌دارهایی را نجات دهند که این بحران را به وجود آوردند و وضع‌شان تاکنون به این خوبی نبوده است؟» «آیا نباید معیارهای اخلاقی یا نوعی از ضوابط اخلاقی بر آنچه قدرتمندان و ثروتمندان انجام می‌دهند حکم فرما شود؟» مردم ممکن است به روپرت مرداک<sup>۱</sup> و ثروت و قدرت فوق‌العاده‌اش رشک بورزند، ولی زمانی که سرمایه‌داری جهانی چهره واقعی‌اش را آشکار می‌کند (آن‌گونه که شرکت نیوز اینترنشنال<sup>۲</sup> مرداک و رسوایی‌اش در سرقت اطلاعات تلفنی این کار را کرد و تأثیرات فرساینده‌اش کل جامعه را در برگرفت) لحظه‌ای عریان از شادمانی ملی به وجود آمد. هنوز هم آنچه گرامشی «قوه تمیز<sup>۳</sup>» نامید، وجود دارد: این باور که گرچه آقای کامرون می‌گوید «در این مشکل، ما همه باهم هستیم» اما ثروتمندان و قدرتمندان، اگر فرصتی به دست

---

<sup>۱</sup> Rupert Murdoch

<sup>۲</sup> News International

<sup>۳</sup> Good sense



آوردند، به مردم عادی خواهند تاخت و آنچه سخنگویان شرکت‌ها در دفاع از خودشان در تلویزیون می‌گویند اغلب گمراه‌کننده و بیشتر اوقات سخنان دوپهلوی طفره‌جویانه و داستان‌بافی‌هایی برای فریب اذهان است.

همچنین اعتراضات در حال گسترش هستند گرچه چندپارهند و با یکدیگر مرتبط نیستند. به‌رغم تصورات حزب کارگر، هیچ‌کس یا چیزی وجود ندارد که آن‌ها را در قالب یک جنبش اجتماعی یا سیاسی به یکدیگر پیوند دهد. حزب کارگر، که از حرکت بازافتاده، از این می‌هراسد که شهرتش به‌عنوان حزبی که بیش از حد چپ‌گرایانه است و ایده‌های سیاسی یا چشم‌اندازهای استراتژیک ندارد، لکه‌دار شود. حزب کارگر نتوانست با نیروهایی که مخالف حذف‌ها بودند همذات‌پنداری کند یا برای یک رویکرد بدیل و پذیرفتنی رضایت را جلب کند. حزب کارگر میان دستور کار قدیمی «کارگر جدید» که قادر نیست با آن پیروز شود و وعده‌ی یک «شروع جدید»، که هیچ‌کس نمی‌تواند تعریفش کند، معلق مانده است. حزب کارگر، بی‌آنکه ایمان یا اقتداری داشته باشد، سیاست‌های دولت ائتلاف را مخاطب قرار می‌دهد و اغلب فهم درستی از اوضاع ندارد.

به علاوه، حزب کارگر گرفتار گذشته‌اش است: کارگر جدید وقتی که در قدرت بود بسیاری از آن چیزی که دولت ائتلاف برنامه انجامش را دارد، آغاز کرد. به نظر می‌رسد بی‌ابهام‌ترین موضع سیاسی‌اش این است که بگوید: «بله! ما هم حذف می‌کنیم، ولی نه آن قدر زیاد، و نه به این سرعت و نه این قدر زود و یک‌باره». این دعوتی قهرمانانه برای عمل که هدفش جلب مشتاقانه توده‌ها برای صف کشیدن در شعبه‌های رأی باشد، نیست.

صداهای چشم‌گیر و مهمی مخالف اصلاحات ساختاری، سرعت و گستره‌ی حذف‌ها در اقتصاد شکننده هستند. اتاق‌های فکر بی‌وقفه منتفعین و بازندگان حذف‌ها را افشاء می‌کنند ولی چه فایده. با توقف‌ها، بازاندیشی‌ها و عقب‌گردها روبرو هستیم. ممکن هم هست بیشتر شوند. اگر لیبرال دموکرات‌ها در دولت «نفس‌شان در اجرای حذف‌ها به شماره بیافتد» و مبارزات آن‌ها برای انتخابات بعدی نتواند متقاعدکننده باشد، چشم‌انداز شکست سنگین انتخاباتی در انتظارشان است. دولت ائتلافی ممکن است از هم بپاشد، گرچه محافظه‌کاران می‌توانند اکثریتی را که دفعه‌ی پیش نتوانستند به دست آورند جبران کنند. شاید هم قمار بر سر اینکه حذف‌های بی‌رحمانه برای کاستن از کسری بودجه می‌تواند اقتصاد شکننده‌ای را که به پیسی افتاده در

دوره‌ی رکود جهانی و به‌موقع برای افزایش رأی به رونق برساند، موفق نشود. (اما آقای آذربورن فکر می‌کند بریتانیا «ریاضت انبساطی»<sup>۱</sup> را، هرچه هست، تجربه خواهد کرد.)

در چشم‌اندازی طولانی‌تر، روزهای «رشد» مداوم در غرب صنعتی ممکن است پایان یابد. بحران زیست‌محیطی ممکن است همه‌ی ما را از بین ببرد. آن‌طوری‌گری‌الیوت<sup>۲</sup> گوشزد کرده، از سال ۲۰۱۰ «درآمدهای واقعی برای اولین بار از سال ۱۹۸۲ کاهش پیدا کرد.....اعتماد مصرف‌کنندگان افت کرده، خرده‌فروشان در مورد سودهایشان هشدار داده‌اند و دولت مجبور شده پیش‌بینی‌اش را برای کسری بودجه مورد بازبینی قرار دهد» (گاردین، ۷ آوریل ۲۰۱۱). نرخ سود بانک‌ها پایین هستند. تورم فزاینده خارج از کنترل دولت است، زیرا دلالی در انرژی، مواد غذایی و قیمت‌های جهانی کالا بر آنها اثرگذارند. سرمایه‌گذاری در سال ۲۰۱۱ کاهش پیدا کرد و صنایع ساختمانی و خرده‌فروشی بی‌ثبات هستند؛ تعداد شرکت‌هایی که ورشکسته می‌شوند، در حال افزایش‌اند؛ کسانی که خواستار مستمری بیکاری هستند، به‌ویژه جوانان، افزایش پیدا کرده‌اند (تقریباً ۵۰ درصد

---

<sup>۱</sup> Expansionary austerity

<sup>۲</sup> Larry Elliot: روزنامه‌نگار اقتصادنویس انگلیسی

از جوانان سیاه‌پوست بیکار هستند). برای جبران قیمت‌ها و افزایش مالیات بر ارزش‌افزوده، درآمدها باید ۶ درصد بالا بروند. درآمدها خانوارها به‌طور سرسام‌آوری در حال سقوط است. این چشم‌انداز اقتصادی نیست که قلوب دولت ائتلافی را خشنود کند.

در حال حاضر، منطقه‌ی پولی یورو شبیه یک «آدم بی‌دست‌وپاست» و بحران بدهی ملی در حال بدتر شدن است. هشدارآمیزتر آنکه توانایی بازارهای همواره بسط‌یابنده‌ی آمریکا و قدرت اقتصادی و ژئوپلتیک برای اینکه نجات‌بخش باشند به‌آرامی، ولی بی‌تردید، در حال افول است. دست‌آخر همواره تحولات پیش‌بینی‌نشده وجود دارند، مانند رسوایی سرقت اطلاعات که پیشتر به آن اشاره کردیم که در سال ۲۰۱۱ شرکت خبری روپرت مرداک را در بر گرفت. تأثیرات فرسایشی این رسوایی، که در روحیه‌ی همه‌چیز برای همه آزاد<sup>۱</sup> است در دوران نتولیرال عمل می‌کند، رسانه‌ها، پلیس لندن و خود رهبری دیوید کامرون را بی‌اعتبار کرد.

همچنین امور واقعاً پیش‌بینی‌نشده‌ای وجود دارند که ناگهان روی می‌دهد: «روز خشم نتولیرالیسم» یا همان چیزی که هارولد مک‌میلان<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> Free-for-all ethos

<sup>۲</sup> Harold MacMillan

زمانی از آن به‌عنوان «رخدادها عزیزم، رخدادها!» یاد کرد. یا آن‌طور که دونالد رامسفلد زمانی با تأسف گفت: «چیزهایی اتفاق می‌افتند!» در آگوست ۲۰۱۱ بسیاری از محلات لندن شاهدِ شورش‌ها و غارت‌هایی بود که به دیگر شهرهای بریتانیا سرایت کرد. این رویدادها زمانی آغاز شد که پلیس مردِ سیاه‌پوستی را که مدعی بود به آن‌ها شلیک کرده، کشت. آن مرد حامل یک سلاح بود ولی پزشکی قانونی بعداً اثبات کرد که هرگز گلوله‌ای از آن شلیک نشده بود. تظاهرات‌کنندگان خواستار توضیح شدند ولی پلیس (به‌رغم دهه‌ها آموزش «رابطه با اجتماع») از ارائه توضیح خودداری کرد. ناآرامی آغاز شدند. برای پنج روز به دارایی‌ها تخریب گسترده‌ای وارد شد (پنجره‌ها را شکستند، مغازه‌ها را به غارت بردند، مغازه‌های کوچک و کسب‌وکارهای محلی نابود شدند، ساختمان‌ها تخریب شدند و در خیابان‌های اصلی آتش‌سوزی شد) و چندین نفر کشته و مجروح شدند. به مدت دو شب، پلیس (که انتظار حذف‌های شدید در منابع مالی را می‌کشید) کنترل شهرها را از دست داد. اکثر افرادی که درگیر شدند جوان، سیاه‌پوست، مذکر و بی‌کار بودند. این سناریویی آشناست. شورش‌های بریکستون<sup>۱</sup> در سال ۱۹۸۰-۱۹۸۱ بعد از آن آغاز

---

<sup>۱</sup> Brixton

شد که پلیس به خانه‌ی زنی سیاه‌پوست برای جستجوی پسرش و حمله‌ی قلبی آن زن آغاز شد. در درگیری در منطقه‌ی برادواتر فارم<sup>۱</sup>، یک منطقه‌ی ممنوعه نزدیکی تاتنهام<sup>۲</sup>، یک پاسبان پلیس کشته شد و یک مرد سیاه‌پوستی به نام وینستن سیلکات<sup>۳</sup>، به اتهام قتلش زندانی شد. سیلکات بعداً از این اتهام تبرئه و آزاد شد. فقر، مراقبت، نژاد: یک داستان قدیمی.

اما این شورش‌ها دقیقاً با [الگوی پیشین] انطباق نداشتند. ماهیت‌شان در شب تغییر کرد. ابتدا آشوبگران از محله‌های خودشان انتقام گرفتند. بعداً آشوبگرانی از محلاتِ دورتر آمدند؛ شاید رسانه‌های اجتماعی احضارشان کرد یا شاید هم مجذوبِ انگیزه‌های فرصت‌طلبانه بودند. تعدادی از جوانان سفیدپوست، زن و مرد، نیز درگیر شدند: تصادم انفجاریِ نژاد و طبقه بدون به‌هم‌جوش خوردن، یک «فستیوالِ مصرف». منظره‌ی بازگشت غارت‌گران به مغازه‌ها برای یک تلویزیونِ فلتِ دیگر، شتابِ پروازِ تلفن‌های همراه و دیگر کالاهای الکترونیکی از قفسه‌ی مغازه‌ها و دختران و پسرانی که پیش از «آزاد» کردن

---

<sup>۱</sup> Bradwater Farm

<sup>۲</sup> Tottenham

<sup>۳</sup> Winston Sillcot

لباس‌ها، کالاهای مد و کفش‌ها سائزشان را امتحان می‌کردند، رسانه‌ها را مسحور خود کرد. نواختِ بی‌مکتبِ نژاد در مصرف‌گرایی: یک زیرموسیقی کلاسیک نئولیبرال.

اکثر شرکت‌کنندگان جوان بودند (سن ۶۶ درصد از متهمین در دادگاه ۱۱ تا ۲۴ سال بود). بعضی‌ها بچه بودند و گه‌گاه والدینشان همراهی‌شان می‌کردند. تعداد قابل‌توجهی از جوانان سفیدپوست، زن و مرد، و حتی معدودی از حرفه‌ای‌ها (یک مدل، یک بالرین و یک پرستار تمام‌وقت) نیز پیوستند. مجموعه‌ی متنوعی از «علت‌ها» مورد استناد قرار گرفت: ترتیب ضعیف، زندگی‌های ازهم‌گسیخته، خانواده‌های کژکارکرد و اغلب بدون پدر، نبود انضباط در مدارس بدون فهمی از آنچه درست و نادرست است. کلیشه‌ها به سرعت تکثیر شدند. شاهزاده‌ی ولز، در یک تور بعد از آشوب، از یک مرد سیاه‌پوست خوش‌سینما پرسید: «تو یک رپر<sup>۱</sup> هستی؟» و او پاسخ داد: «نه! من یک کارگر جوان هستم.»

اما کامرون مصمم بود تحولات را به «بزهکاری صرف» منتسب کند: یک مسئله اخلاقی و نه مسئله‌ای که به حذف‌ها، نژاد و فقر ارتباط

---

<sup>۱</sup> Rapper

دارد. راه درمان عدالت تنبیهی و عبرت‌آمیز است و قضات هم منت گذاشتند و برای بزه‌های نظم عمومی حبس‌هایی صادر کردند که ۳۳٪ طولانی‌تر از حد معمول است. در حقیقت، خطابه‌های متهمانی که به دادگاه آورده شدند جفت مناسبی را برای شاخص‌های فقر و محرومیت به دست می‌دهد. چند «کانون بحران» جزء فهرست ۱۰ جایی بودند که پیدا کردن شغل در آن‌ها اکنون بسیار دشوار است. منطقه‌ی هرینگی<sup>۱</sup> در رتبه‌ی دوم بود. تاتنهام یک منطقه‌ی محروم در بخش مرکزی شهر است که خانواده‌های سفیدپوست و فقیر زیادی به همراه جمعیت بزرگی از سیاه‌پوستان و آسیایی‌ها در آن زندگی می‌کنند. آمار ملی بیکاران ۲/۴۹ میلیون نفر است؛ بیکاری جوانان با سرعت بیشتری در حال افزایش است و بیکاری جوانان سیاه‌پوست رکورد زده است. گاردین گزارش داده که در منطقه هرینگی، به ازای هر یک شغل<sup>۲۹</sup> درخواست‌کننده کمک‌هزینه، ۳۶۷ فرصت شغلی و ۱۰,۵۱۸ بیکار وجود دارد. استاندارهای زندگی در حال سقوط هستند، خدمات اجتماعی حذف شده‌اند، باشگاه‌های جوانان و دیگر امکانات محلی تعطیل شده‌اند. جمعیت شدیداً به کمک‌هزینه‌های دولتی و اشتغال در بخش عمومی وابسته است - یعنی دقیقاً همان اهداف در

---

<sup>۱</sup> Haringey



میدان دیدِ نئولیبرال. حتی آن‌هایی که شاغل‌اند برای زنده ماندن جان می‌کنند.

تخریبِ حاصل از شورش‌ها، گرچه بی‌تردید طغیانِ خشمِ بیان‌نشده و نامتمرکز بود، از منظرِ نسلی اختلافاتِ جدی را میان اجتماعات محلی ایجاد کرد. مسن‌ترها که آن‌قدر خوش‌شانس بودند تا در اجتماع‌شان ذینفع باشند، با ناباوری گفتند: «اما این محله‌شان است. آن‌ها اینجا زندگی می‌کنند». افسوس که معنای امر اجتماعی ترک‌خورده است. علقه‌های خانوادگی همچنان نیرومندند ولی دیگر روایت‌های متقاعدکننده‌ای را برای لحظه‌ی حال به دست نمی‌دهند. خطوطِ تعلق و طردِ دیگر ساده و منطقی نیستند.

از آنجایی که سخن گفتن از فقر و نابرابری تقریباً تابو هست، سیاستمداران جوانان را «آرمان‌گرا» خطاب می‌کنند. اما همه‌چیز به این بستگی دارد که آرمان‌ها چگونه و در چه فرهنگی هدایت شوند. جوانانِ سیاه‌پوست، که برای زنده ماندن تلاش می‌کنند، بی‌وقفه به جامعه‌ی مصرف‌محور دعوت می‌شوند، یعنی جایی که «شما آن چیزی هستید که می‌خرید» و فانتزیِ «خریدِ آزاد» («خوب! این یک بازار آزاد است») گیج‌تان می‌کند. به شما آموزش می‌دهد که «هر کس

باید به منافع، لذات و امیالش مراجعه کند» و شما از جزئیات اینکه چه کسی و چرا موفق شده است کاملاً باخبرید (یک مفسر گفت فقرا در محله‌ی هکنی می‌دانند ثروتمندان در محله‌ی مجاور ایزلینگتون<sup>۱</sup> چه می‌کنند، زیرا مدام جلوی چشم‌شان است.)»

آن‌ها در مراحل ابتدایی زندگی می‌آموزند آنچه اهمیت دارد در آوردن پول تا جای ممکن و در صورت لزوم به هر شیوه‌ی ضروری است. (هرچه باشد، بانکدارها، صاحبان شرکت‌های سرمایه‌گذاری و کسانی که به هزینه‌ی دیگران سیاست‌مدارند و هرکدام اطلاعات تلفن همه این کار را می‌کنند). آن‌ها از اینکه فراموش شده‌اند، کنار گذاشته شوند و همیشه در پایین‌ترین پله بمانند خشمگین هستند. آن‌ها از اینکه جامعه می‌خواهد کنترل‌شان کند ولی مایل نیست برایشان هزینه کند، ناراحت‌اند؛ آن‌ها از اینکه نمی‌توانند آینده‌ای را برای خودشان تخیل کنند، ناامیدند و فاقد شکلی از سیاست هستند که بتواند بیانگر این مسائل باشد. آن‌ها از ناتوانی «بومیان» بریتانیایی‌های سفیدپوست در تصور اینکه رفتار کردن با انسان به مثابه یک «نژاد زیرسلطه» چه

---

<sup>۱</sup> Hackney and Islington: دو محله در لندن که اولی فقرنشین و دومی ثروتمند است و روبه‌روی

هم قرار دارند.

حسی دارد، تعجب می‌کنند - یک قوم اقلیت بریتانیایی<sup>۱</sup>. اما همان‌طور که آقای نخست‌وزیر فرزانه گفت: «چندفرهنگ‌گرایی [هرچه که هست] شکست‌خورده است». پیام‌اش نیز روشن است. رؤیای چندفرهنگ‌گرایی در حال افول است. یا ادغام شوید یا بمیرید.

برخی از اجتماعات بعد از دهه‌ها بی‌توجهی با مشکلات جدی روبرو هستند. جوانان میان‌کسانی که برای رسیدن به مشاغل رتبه‌ی پایین‌تر تلاش می‌کنند یا حتی خودشان را به‌عنوان «کارآفرینان اجتماعی» بازمی‌سازند و اقلیتی که در عمل به دنیایی سیاه عقب‌نشینی کرده‌اند (یعنی جایی که زندگی، لذت، سکس و سرگرمی را صرفاً می‌توان در سناریوهای اجتماعی «دارودسته‌ی کلانتر» پیدا کرد) تقسیم می‌شوند.

در سال‌های اخیر این محلات فعالانه مجرمانه شده‌اند. باندها سررسیده‌اند و تجارت مواد مخدر نیز به آن‌ها نیرو داده است. حسی از تعلق در میان اقلیت‌ها در وفاداری بی‌چون چرا به رمزگان ساختار باندها بیان می‌شود. کودکان، که مجذوب هیجان غیرقانونی می‌شوند، به‌عنوان سربازان پیاده جذب می‌شوند. سلاح‌هایی که به‌راحتی در دسترس هستند موجی از مرگ‌های بی‌معنا، خشونت سیاهان علیه

---

<sup>۱</sup> British minority ethnic

سیاهان، تیراندازی از ماشین و چاقوکشی را تسهیل کرده است. در بعضی مکان‌ها، باندها بر اساس شکلی از جنگ بر سر قلمرو آغاز می‌شوند. در جاهای دیگر، خشونتِ عمومی‌تر و سطحِ پایین، آزار و اذیتِ پیش‌پافتاده، مشکلاتِ عنان‌گسیخته و ارباب برای ایجاد ترس رواج دارند. با چشم‌انداز «بزن‌بزن‌های» مهیج در «کرم ریختن‌های» گه‌گاه و بی‌برنامه، «سرخوشی از مواد» برای نشان دادن «احترام» در قلب شهروندانِ بیمناک و آسیب‌پذیر و نبردِ مستمر با پلیسی روبرو هستیم که می‌کوشد جوانان را از طریق نظارت و فرمان‌های رفتارهای ضداجتماعی کنترل کند ولی به دلخواه در خیابان متوقف‌شان کرده و تفتیش‌شان می‌کند. آقای کامرون می‌گوید «جامعه از هم‌پاشیده است». ولی اگر بنخواهیم به نحو شایسته‌ای به آن پاسخ دهیم باید بگوییم: «چه کسی جامعه را پاره‌پاره کرد؟»

بنابراین در پرتو آنچه گفتیم، آیا پروژه‌ی نئولیبرال هژمون است؟ هژمونی مفهوم غامضی است و ذهن را مغشوش می‌کند. هیچ پروژه‌ای به موقعیتِ «هژمونی» همیشگی دست نمی‌یابد. هژمونی یک فرایند و نه یک وضعیت است. هیچ پیروزی‌ای نهایی نیست. باید همواره روی هژمونی «کارکرد»، آن را حفظ نمود، تجدیدش کرد و مورد بازبینی قرارش داد. نیروهای اجتماعی طردشده، که رضایت‌شان جلب نشده

و منافع‌شان مورد توجه قرار نگرفته، بنیادِ ضدجنش‌ها، مقاومت، استراتژی‌ها و چشم‌اندازهای بدیل را به وجود می‌آوردند و نبرد برای یک نظام هژمونیک دوباره آغاز می‌شود. آن‌ها آنچه ریموند ویلیامز «برشونده» نامید را برمی‌سازند- و به همین دلیل تاریخ هیچ‌گاه پایان‌یافته نیست و افق‌هایی را به سوی آینده می‌گشاید. نئولیبرالیسم در بحران است ولی به پیش می‌رود. اما نئولیبرالیسم در جاه‌طلبی‌اش، ژرفایش و میزان گسست‌اش با گذشته، تنوع میدان‌هایی که استعمار می‌کند، تأثیرش بر عقل سلیم و رفتار روزمره و بازسازی معماری اجتماعی یک پروژه هژمونیک را شکل می‌دهد. امروز تفکر عامه‌پسند و نظام‌های محاسبه در زندگی روزمره اصطکاکِ ناچیزی در برابر عبور ایده‌های پروژه‌ی نئولیبرال دارند. محقق کردنشان ممکن است دشوارتر باشد: شبیح تناقضات نو و کهنه هنوز در این عمارت و در خودِ فرایندِ بازسازی‌اش، حضور دارد. باین حال، نئولیبرالیسم از حیث به نمایش درآوردنِ آینده بر زمینی مساعد، چند مرحله جلوتر است. اگر بخواهم یکی از عبارات مارکس را بدنام کنم: «عجب نقبی زدی موش کور پیر!» اما افسوس!

این متن ترجمه‌ای است از:

-Stuart Hall (۲۰۱۱): “THE NEO-LIBERAL  
REVOLUTION”, Cultural Studies, ۲۵:۶, ۷۰۵-۷۲۸